

رساله معرفت الله

در ترجمه و شرح

خطبه‌ای در توحید از خلیفه‌الله امام

حضرت علی بن موسی الرضا

أرواحنا له الفداء

ترجمه و شرح

محقق مفسر

علامة مصطفى

هرگونه ترجمه ، کپی ، خلاصه و شرح سازی و غیره در کلیه آثار این مرکز ، شرعاً
حرام و غیر مجاز بوده و مشمول قوانین میباشد



مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

ثبت شده در تهران، لندن و قاهره
www.AllamehMostafavi.com

تمام حقوق این کتاب محفوظ و متعلق به مرکز نشر آثار علامه مصطفوی میباشد

اهداء

این رساله را که در شرح خطبه بی نظیر حضرت ثامنُ الأئمّة خلیفه اللّٰه و حجّته علی عبادہ امام علیّ بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیّة و الثناء ، و محتوی لطائف و دقائق توحید و معرفت است : به آستان قدس آنحضرت تقدیم میکنم ! و امید دارم که مورد قبول واقع بشود .

حسن مصطفوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَي مَوْلَانَا خَاتَمِ النَّبِيِّينَ
أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْمُعْصومِينَ .

بمناسبت تشکیل کنگره‌ای در دهه دوم ماه ذی‌قعدة - ۱۴۰۴ هـ - در آستان قدس رضوی ، که بمنظور تحقیق و بررسی در مقامات علمی و روحانی و ولایت حضرت ثامن الائمه علی بن موسی‌الرضا علیه آلاف التحية و الثناء ، صورت می‌گیرد : این بنده ناچیز افتخار میکنم که بعنوان عرض ارادت و بندگی بمقام رفیع آنحضرت روحی له الفداء ، خطبه‌ای را که در بیان حقیقت توحید ، از آنحضرت افاضه شده است : در محدوده نظر قاصر خود توضیح و ترجمه کنم .

و تا آنجا که اطلاع دارم : کلامی باین دقت و تحقیق و شرح و بسط حقیقت توحید ، در کتابی دیده و شنیده نشده است .

آری این خطبه از مقام ولایت کبری ، و در مورد درخواست جمعی از مخالفین که نظر سوء و قصد إفحام آنحضرت را داشتند : صادر شده است ، و مقتضی بود که برای اتمام حجّت ، در بیان حقیقت کوتاهی نشود .

و ما پیش از شروع به ترجمه خطبه شریف : مقدمه چندی را که توجه بآنها ضروری است ، بنحو اجمال ذکر میکنیم .

۱- کلیاتی از جریان زندگی امام (ع) بنحو اجمال .

۲- مأخذ ما در نقل این خطبه شریف .

۳- أسناد در روایت این خطبه .

۴- محدث بزرگوار صدوق ، و موارد ضبط این خطبه .

٥- خصوصیات این رساله .

۱- جریانی از زندگی امام (ع)

ما این کلیات را از کتاب ارشاد شیخ بزرگوار مفید، متوفی در سال - ۴۱۳ هـ، و کتاب کشف الغمّه اربلی که در سنه ۶۸۷ - هـ، باتمام رسیده است، و کتاب عیون الأخبار صدوق، متوفی در سنه ۳۸۱ - هـ، انتخاب کردیم.

الإمام الثامن خلیفة الله فی أرضه و حجّته علی عبادہ ولی الله علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبیطالب (علیهم أفضل الصلوة والسلام).

آنحضرت در سال - ۱۴۸ - هـ، در شهر مدینه متولد شده، و پنجاه و پنج سال عمر کرده، و در سال - ۲۰۳ - هـ، در خراسان وفات نموده، و سی و پنج سال در خدمت پدر بزرگوارش زندگی کرده، و از معارف و حقائق و فیوضات آنحضرت استفاضه نموده، و بیست سال بعد از فوت حضرت امام موسی بن جعفر (ع) که در سال - ۱۸۳ - هـ، در بغداد واقع شد، بمقام امامت و ولایت منصوب گردید.

و در موارد زیاد: امام هفتم (ع) تصریح بخلافت و امامت آنحضرت فرموده، و بناوین مختلف مقام ولایت او را برای خواصّ شیعیان خود معرفی فرموده است. و مأمون عباسی چون بخراسان استیلاء یافته، و در سال - ۱۹۸ - برادرش امین نیز فوت کرد: در سال - ۲۰۰ - حضرت رضا (ع) را بهر مقدمه‌ای بود بخراسان آورد.

و در سال - ۲۰۱ - بهر عنوانی بود، با اصرار تمام و الزام شدید، آنحضرت را بولایت عهد نصب و تعیین نمود.

و ظاهراً این جریان در ماه رمضان واقع شد، و چون وفات آنحضرت در ماه صفر

- ۲۰۳ - بوده است : حدود یکسال و نیم منصب خلافت عهدی آنحضرت استمرار پیدا کرده است .

و در نتیجه معلوم میشود که : انشاء این خطبه شریف در مجلس مأمون قبل از موضوع ولایت عهدی ، و در اوائل سال - ۲۰۱ - صورت گرفته است .
و ما برای اثبات مقام امامت و خلافت الهی آنحضرت ، با در دسترس داشتن این خطبه شریف ، حاجتی بنصوص دیگر و ذکر أدله نقلی یا عقلی یا شواهد دیگر نداریم .

آری بیان این حقائق و معارف الهی و تحقیق این لطائف عرفانی و دقائق لاهوتی ، آنهم بدون سابقه فکری و بنحو ارتجال ، از عهده هر عارف و متکلم و فیلسوف و محقق و فقیهی بیرون ، و از استطاعت بشر خارج است ، مگر آنکه با وحی و الهام غیبی مرتبط باشد .

و افتخار هر عارف متفکری آنکه : بتواند حقائق و لطائف این خطبه را بآنطوریکه واقعیت دارد بفهمد .

و ما النصر الا من عند الله العزيز المتعال .

۲- مأخذ ما در نقل این خطبه شریف

این خطبه در کتابهایی از کتب درجه اول شیعه ثبت شده است .

- ۱- عیون أخبار الرضا تالیف رئیس المحدثین شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی ، متوفی ۳۸۱ - ه ، مدفون بری .
 - ۲- توحید شیخ صدوق رضوان الله علیه .
 - ۳- أمالی شیخ الطائفة الطوسی رضوان الله علیه ، متوفی - ۴۶۰ ه .
 - ۴- مجالس شیخ المشائخ المفید ، متوفی - ۴۳۱ ه .
 - ۵- احتجاج طبرسی أبی منصور احمد متوفی - ۵۸۸ ه .
- و نزد ما از این کتابها نسخه‌های متعدّد خطّی و مطبوع موجود است .
- ۶- تحف العقول الحسن بن علی بن شعبه متوفی در نیمه دوم از قرن رابع ، در باب خطب امیرالمؤمنین در توحید ، و بدون سند ذکر نموده است .
 - ۷- مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار ، جلد دوم ، ص ۱۶۹ طبع کمپانی ، این خطبه را از کتاب توحید و عیون نقل کرده و سپس بسه کتاب دیگر نیز اشاره فرموده ، و بیانات مفیدی مربوط ببعضی از جملات خطبه ، ذکر نموده ، و به برخی از اختلافات نسخ اشاره کرده است .
- و ضمناً مرحوم محقق بزرگوار قاضی سعید محمد بن محمد مفید قمی شرح حکیمانه بر توحید صدوق نوشته ، و سه جلد از این شرح مخطوط ، نزد اینجانب موجود است ، و این خطبه را در جلد اول ص ۴۷ ، نقل کرده ، و اکثر جملات آنرا شرح نموده است ، و این کتاب از لحاظ عرفان علمی جالب توجه است .

۳- اسناد در خطبه شریف

اسناد در این پنج کتاب بر دو نوع باشد :

سند مرحوم صدوق در کتاب عیون الأخبار و توحید : یکی است . و سند شیخ مفید و شیخ الطائفة در دو کتاب نیز یکی است .

و در احتجاج بدون ذکر سند (در باب احتجاج حضرت رضا ع) نقل شده است . و ما احتیاجی بمعرفی مقامات بالای شیخ صدوق رئیس المحدثین ، و شیخ المشایخ مفید رضوان الله علیه ، و شیخ الطائفة الإمامیة محقق طوسی ، نداریم . نجاشی گوید : محمد بن علی بن بابویه کان جلیلا حافظا للأحادیث بصیراً بالرجال ناقدا للأخبار لم یرفی القمیین مثله فی حفظه و کثرة علمه .

و در رجال شیخ در حق شیخ مفید گوید : من أجل مشایخ الشیعة و رئیسهم و استادهم ، و کل من تأخر عنه استفاد منه .

و نجاشی در حق شیخ طوسی گوید : محمد بن الحسن أبو جعفر شیخ الطائفة رئیس الامامیة جلیل القدر عظیم المنزلة ثقة عین صدوق عارف بالأخبار و الرجال و الفقه و الکلام و الاصول و الأدب .

و أمّا استاد و شیخ مرحوم صدوق در دو کتاب ، محمد بن الحسن بن احمد بن الولید القمی : نجاشی گوید - جلیل القدر عارف بالرجال موثق به .

و أمّا شیخ مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی رضوان الله علیهما ، الحسن بن حمزة بن علی بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسين بن علی بن الحسين (ع) : نجاشی گوید - کان فاضلا أدیبا فقیها زاهداً و رعاله کتب أخبرنا بجمیع کتبه و روایاته جماعة من أصحابنا منهم الشیخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان

، و مات سنة ۳۵۸ - هـ .

و فوت محمد بن الحسن بن الوليد در سال - ۳۴۳ - هـ ، است .
و چون در این أسناد : در هر يك دو فرد از آخر آن أسناد را كه از علماء و
محدثين درجه اول شيعه هستند ، شناختيم ، حاجتي ببحث از سائر رجال سند
نداريم .

گذشته از اين : در أمثال اين كلمات كه در سطح أعلای علم و معرفت و دقت
است ، افرادی علاقه بضبط و حفظ و روايت آنها را پيدا ميكنند كه خود نيز از
بزرگان اهل معرفت و تقوى و علم باشند ، و هرگز محدثين و افراد عادى ، توجه و
علاقه‌اى بچنين أحاديث و كلماتى پيدا نكرده ، و بلكه از استفاده و فهم آنها نيز
محرومند .

باضافه إتقان و إحكام متن خطبه كه صدور آن از مهبط وحى و علم ، قطعى
است - آفتاب آمد دليل آفتاب .

چنانكه در اكثر خطبه‌ها و كلمات حضرت أميرالمؤمنين (ع) و اكثر ادعيّه وارده
از حضرت سجاد (ع) اينمعنى مسلم و نزد اهل معرفت و بصيرت روشن و واضح
است .

۴- رئیس المحدثین صدوق و خطبه

بطوریکه علمای رجال و محدثین و محققین تصریح کرده‌اند: شیخ بزرگوار صدوق از لحاظ ثبت و ضبط و حفظ و امانت در روایت و دقت در نقل کلمات احادیث، برتری و امتیاز بر دیگران داشته است. و از این لحاظ روایات او را مورد وثوق و اطمینان قرار می‌دهند.

آری صدوق رضوان الله علیه همه اهتمام و کوشش خود را در ضبط و حفظ و دقت کامل در روایات مبذول داشته، و بسایر قسمت‌ها صرف وقت نمی‌کرد.

و از اینجهت روایات او را که با روایات دیگران مقایسه نماییم: دقیقتر و مضبوطتر می‌یابیم، و حتی برخی از علماء و محدثین عقیده دارند که احادیث صدوق رضوان الله علیه مورد وثوق و اعتماد است، و او بخاطر شدت اهتمام بضبط و اطلاع و معرفت برجال هرگز روایت ضعیفی را نقل نمی‌کند.

و حتی کتاب من لا یحضره الفقیه او را بسائر کتب اربعه مقدم شمرده و ترجیح می‌دهند.

و در مورد خطبه توحید از حضرت رضا (ع) ما اینمعنی را اگر بدقت بررسی و تحقیق کنیم: خواهیم دریافت.

آنچه مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی در امالی خودشان نقل میکنند، با نقل شیخ صدوق در جزئیات و خصوصیات اختلاف دارد، و شیخ طوسی همان روایت شیخ مفید را نقل کرده است، و شیخ مفید یا از مشایخ ایشان خطبه را تا حدودی تلخیص کرده، و بلکه برخی از جملات و یا کلمات را که از فهم عموم بیرون است: حذف و یا تبدیل نموده است. و یا بخاطر نبودن قدرت ضبط و حفظ قهراً این

تغییرات پیش آمده است .

و بهر صورت ما در اینجا از روی نقل و روایت شیخ صدوق ، آنهم از کتاب عیون اخبار الرضا (ع) که بعنوان آنحضرت تألیف شده است : به ترجمه و شرح خطبه خواهیم پرداخت .

و ضمناً همین خطبه شریف در کتاب تحف العقول با مختصر تلخیص در (ص ۶۱ ط تهران) بحضرت امیرالمؤمنین نسبت داده شده ، و با اینکه مؤلف تحت العقول معاصر با شیخ صدوق است : ولی دقت و اهتمام شدید صدوق در نقل روایت محسوس است .

موارد ضبط خطبه شریف

- ۱- در کتاب عیون الأخبار ، باب ۱۱ ، باب ما جاء عن الرضا (ع) فی التوحید (خطبة الرضا ع فی التوحید) .
- ۲- در کتاب توحید (باب التوحید و نفی التشبیه) باب ۲ ، موافق با همان سند و متن عیون الأخبار ذکر شده است .
- ۳- در کتاب امالی شیخ بزرگوار مفید رضوان الله علیه ، در مجلس ثلاثین ، و با سند مخصوص خود ، و با اختلاف جزئی ، نقل شده است .
- ۴- در کتاب امالی شیخ الطائفة (در جزء اول ، همان سند و متن را از شیخ مفید نقل کرده است .
- ۵- در کتاب تحف العقول که معاصر صدوق است ، خطبه را بدون سند ، و با مختصر اختلاف با عیون الأخبار ، بعنوان خطبه‌ای در توحید از حضرت امیرالمؤمنین نقل میکند .
- ۶- در کتاب احتجاج طبرسی (باب احتجاج الرضا ع) خطبه را با حذف سند ، و مطابق عیون نقل کرده است .
- ۷- در بحار الأنوار ، جلد دوم (باب جوامع التوحید) طبع اول کمپانی ص ۱۶۹ ، خطبه را از عیون و توحید نقل میکند .

۵- خصوصیات این رساله

- ۱- ما در نقل این خطبه شریف : مطابق روایت کتاب عیون الأخبار ضبط میکنیم ، و در مورد اختلاف نسخه‌ها : آنچه را که بنظر بهتر و مناسبتر است ، متن قرار داده ، و اختلاف نسخه‌ها را در میان پرانتز ذکر میکنیم .
- ۲- چند جمله ای را که از متن خطبه ارتباط با همدیگر از جهت معنی دارد : جدا کرده ، و ترجمه و شرح آنرا بنحو لزوم و اختصار مینویسیم .
- ۳- در ترجمه و تفسیر کلمات خطبه ، در اغلب موارد بکتاب - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم - استناد کردیم . و در بعضی از موضوعات مربوط بمعارف الهی نیز از آنکتاب استفاده و تلخیص شده است .
- ۴- آنچه در توضیح مطالب خطبه نوشته شده است : روی تقلید یا تعبد یا نقل سخنان دیگر نیست ، بلکه بمبنای معارف یقینی و اصول علمی تحقیقی قطعی است .
- ۵- و تا ممکن بود از ذکر اصطلاحات فلسفی یا عرفانی خودداری شده ، و مطالب با بیانات ساده و الفاظ معمول آورده شده است .
- ۶- خطبه را در مقام توضیح بقسمتهایی تقسیم کرده ، و شماره گذاری کردیم ، و در قسمتهای دیگر که مربوط بقسمتی میشود ، بشماره آنقسمت از خطبه اشاره میشود ، مانند - (خ ۱) .
- ۷- در مقام توضیح : از ذکر مطالب خارج از بحث ، و نقل احتمالات ناصحیح و مشکوک ، یا نسخه بدلهایی که صحیح نیست ، و یا مرجوح و غیرلازم است : پرهیز کردیم .

- ۸- در فهرست مطالب نیز بشماره‌های قسمت شده از خطبه که جمعاً ۳۲ قسمت است ، اشاره کردیم ، نه به شماره‌های صفحات .
- ۹- موضوعاتی که در فهرست از آنها یاد شده است : معانی و حقائق آنها در این رساله بنحو تحقیق و یقین روشن شده است ، اگرچه بطریق اجمال باشد ، و کتابی با این خصوصیات (مختصر و مفید و قاطع) در مباحث توحید : در دسترس نیست .
- ۱۰- این رساله برای همه طبقات اهل ایمان و توحید ، از لحاظ مطالعه و دقت لازم است ، و هرکسی در حدود قوه فهم خود از این کلمات آسمانی و معارف الهی که از منبع فیض و مهبط وحی و مخزن علم و معرفت صادر شده است ، استفاده خواهد کرد .

خطبة الرضا عليه السلام في التوحيد

حدّثنا محمّد بن الحسن بن احمد بن الحسين بن الوليد ، رضى الله عنه ، قال حدّثنا محمّد بن عمرو الكاتب ، عن محمّد بن زياد القلزمي (القلونى ، العامري ، العرزمي) ، عن محمّد بن أبي زياد الجدي صاحب الصلوة بجده ، قال حدّثني محمّد بن يحيى بن عمر بن علي بن أبي طالب ، عليه السلام ، قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام ، يتكلّم بهذا الكلام (الحديث) عند المأمون في التوحيد . قال ابن أبي زياد : و رواه لي أيضاً احمد بن عبدالله العلوي ، مولى لهم و خالاً لبعضهم ، عن القاسم بن أيوب العلوي .

توضیح :

بطوریکه گفتیم احتیاجی بتحقیق و تمییز احوال این رجال سند نداریم ، زیرا روایت شیخ صدوق و شیخ او محمّد بن الحسن بن الوليد ، رضوان الله علیهما ، که هر دو از لحاظ ضبط و حفظ و دقت و وثاقت و معرفت برجال ، در درجه اول و مورد اعتماد کامل هستند ، و بطور مسلّم مشایخ روایات خود را می شناختند ، و روی اعتماد روایت حدیث میکردند : برای ما کافی است .

و گذشته از این : نقل چنین خطبه‌ای با این اهتمام و دقت ، صد در صد علامت کمال ایمان و معرفت و علم و توجه است . اضافه بر اینکه : شیخ مفید و شیخ الطائفه رضوان الله علیهما نیز با سند خود این خطبه را نقل کرده‌اند .

و ظاهراً محمد بن یحیی بن عمر ، و قاسم بن ایوب علوی ، از افرادی بودند که در مجلس مأمون جزو مدعوین از علویین ، حاضر شده ، و خطبه آنحضرت را شنیده و ضبط کرده‌اند .

و بقرینه بودن محمد بن ابی زیاد ، صاحب صلوة (امام جماعت) در شهر جده : او مرد عالم و موثق و عادل بوده است .

و چون قُلُوم اطلاق میشود به بحر احمر ، و به آبادی که در کنار این دریا و نزدیک به مدین بود : با جَدی متناسب‌تر میشود ، اگرچه قَلُونیه و عَرزم نیز از أسماء ممکنه است .

خطبه

إِنَّ الْمَأْمُونَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَسْتَعْمَلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ : جَمَعَ بَنِي هَاشِمٍ ، فَقَالَ لَهُمْ :
 إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْتَعْمَلَ الرِّضَا عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي ! فَحَسَدَهُ بَنُو هَاشِمٍ ، وَقَالُوا :
 أَتُوَلِّي رَجُلًا جَاهِلًا لَيْسَ لَهُ بَصِيرَةٌ (بصيرة) بِتَدْبِيرِ الْخِلَافَةِ ؟ فَابْعَثْ إِلَيْهِ رَجُلًا يَأْتِنَا ،
 فَتَرَى مِنْ جِهَلِهِ مَا تَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَيْهِ (نَسْتَدِلُّ بِهِ) ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ ، فَأَتَاهُ .

ترجمه :

محمد بن یحیی و قاسم بن آیوب روایت کرده‌اند که : چون مأمون عباسی خواست حضرت رضا علیه‌السلام را برای خلافت و ولایت عهدی بگمارد ، بنی‌هاشم را دعوت و جمع نموده و اظهار داشت که : من قصد کرده‌ام تا علی بن موسی‌الرضا را برای بعد از خود بمقام ولایت و خلافت معین کنم !

بنو‌هاشم روی حسادت گفتند : آیا کسیرا که بامور مملکت و حکومت ، و تدبیر شؤون خلافت و زمامداری آشنا نیست ، و سابقه و بصیرت و بینایی ندارد : میخواهی خلیفه کنی !

بهتر است کسی را فرستاده ، و او را برای حضور در این مجلس دعوت کنی ! و در همین جلسه بجهالت و ناآگاهی او اطلاع یافته ، و اینجریان تو را راهنمایی خواهد کرد .

پس مأمون کسی را فرستاد ، و آنحضرت حاضر شد .

توضیح :

ظاهر اینستکه : مراد از بنی هاشم ، بنوعباس بودند که بخاطر قرابت با مأمون باین امر حسد ورزیدند ، و بنوعباس از فرزندان عباس بن عبدالمطلب بن هاشم هستند ، و علویون از اولاد علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب باشند ، و بقرینه روایت محمد بن یحیی علوی و قاسم بن آیوب علوی : از علویون نیز در آن مجلس بصورت موافق حضور داشتند ، و جزو افرادی نبودند که حسادت ورزیدند ، و اگر نه اهتمام و دقت بروایت آن خطبه و جریان پیدا نمیکردند .

و گذشته از این : جریان ولایت عهدی علی بن موسی الرضا (ع) موجب سرافرازی و افتخار علویون بود ، و آنان بمقام علم و معرفت آنحضرت آشنا بودند ، و هرگز مناسب نبود که روی حسادت چنین سخنی گویند .

خطبه

فَقَالَ لَهُ بَنُو هَاشِمٍ : يَا أَبَا الْحَسَنِ إِصْعَدِ الْمَنْبِرَ وَ انصِبْ لَنَا عِلْمًا نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهِ ،
فَصَعِدَ الْمَنْبِرَ فَقَعَدَ مَلِيًّا لَا يَتَكَلَّمُ مُطَرِّقًا ، ثُمَّ انْتَفَضَ انْتِفَاضَةً ، وَ اسْتَوَى قَائِمًا ، وَ حَمَدَ
اللَّهَ تَعَالَى وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ، وَ صَلَّى عَلَيْهِ نَبِيَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ، ثُمَّ قَالَ :

ترجمه :

پس بنو هاشم آنحضرت را خطاب کرده و گفتند : تقاضا میکنیم بمنبر بالا رفته ،
و برای ما نشانه‌ای از علم و هدایت بفرز کن که روی آن اساس و علامت ، بندگی و
عبادت پروردگار متعال را عمل کنیم !
پس آنحضرت روی منبر نشست ، و مقداری از زمان سر به پایین انداخته و
بحال سکوت بود ، سپس تکانی خورده ، و روی منبر بایستاد ، و در حالت اعتدال و
استقامت : شروع بستایش و ثنای پروردگار متعال کرده ، و بر رسول گرامی و أهل
بیت اطهار او درود فرستاده ، و گفت:

توضیح :

حضرت رضا (ع) متوجه بود که : درخواست آنان روی أغراض مختلف است ،
ولی چون جلسه از بزرگان بنی هاشم و از أركان دولت و دانشمندان بنی عباس
متشکل بوده ، و سخنرانی در این مجمع سرنوشت‌ساز ، و مقامات علمی و روحانی و

ولایت حقّ آنحضرت را تثبیت و تحکیم و مدللّ میساخت : روی انجام وظیفه لازم
 الهی شروع بخطبه فرمود .

گذشته از اینجهت : بهترین فرصتی پیش آمده بود که آنحضرت اینحقائق و
 معارف الهی را در حضور افراد درجه اول مملکت که مستعدّ فهم و ادراک چنین
 مطالب دقیق و بلندی بودند : بیان و روشن کند ، و آخرین مقصد از خلقت انسان که
 بندگی و عبودیت است (الاّ لیعبدون) : حقیقت و خصوصیات آنرا در این جلسه
 مهمّ ابلاغ نماید .

و در اینمورد پیش از خطبه : اشاره بمقام رسالت و تجلیل از پیغمبر اکرم و أهل
 بیت اطهار او کرد ، تا در اینجهت هم بحاضرین مقامات رسول گرامی و خانواده
 عصمت را معرّفی نمود .

و سپس برای تجلیل و تعظیم از مقام بحث توحید و معارف الهی : بپا ایستاد ، و
 هم اشاره فرمود که : انسان متوجّه بمعارف و عبودیت ، میباید از قعود و سکوت
 بهپرهیزد ، و پیوسته در حال قیام و فعالیت و انجام وظیفه باشد .

و باز توجّه شود که : تا امروز کلامی باین دقت و لطف ، و تا این اندازه از بیان
 حقیقت معرفت ، و باین تفصیل در شرح مقامات توحید ، دیده نشده است .

و سزاوار است که : این خطبه شریف بآب طلا و در صفحات مخصوص و با طبع
 بسیار جالب و تجلید عالی ، در دنیا نشر ، و در دانشگاهها موجود باشد .

و امیدواریم که : آستان قدس رضوی که مرکز تجلّی نور علم و روحانیت و عرفان
 امام علیهالسلام است ، این وظیفه لازم را بنحو احسن انجام بدهند .

متن خطبه

۱- أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ ، وَأَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ .

لغت :

أول : چیز است که متقدم بوده و دیگری بر آن مترتب باشد ، خواه مادی باشد یا معنوی ، و آندیگر را آخر گویند بکسر خاء .
 عبادت : غایة تذلل و اطاعت است از مولی .
 معرفت : اطلاع بر شیء و علم و تمییز خصوصیات و آثار است .
 أصل : چیز است که روی آن دیگری نهاده شود ، و اینمعنی پس از تحقق فرع صدق میکند .

ترجمه :

میفرماید : اول عبادت معرفت است ، و ریشه معرفت هم توحید و یکتا دانستن پروردگار متعال باشد .

توضیح :

معرفت و شناختن دقیق پروردگار متعال مقدم است ، و سپس بندگی و تذلل و اطاعت او ملحق و مرتب بآن میشود .

پس معرفت در مرتبه اوّل است ، و برای معرفت مراتبی هست ، و باختلاف مراتب آن هر اندازه‌ای که باشد : بهمان مقدار عبادت و بندگی صورت میگیرد .
و حقیقت بندگی که تذلل و اطاعت است : بدون تحقق معرفت صورت پذیر نخواهد شد ، زیرا تا انسان بمقام عظمت و بزرگواری و جلال کسی شناسایی نداشته باشد : تذلل و اطاعت نیز صورت نخواهد گرفت .

و در مقام معرفت نیز : پایه آن توحید و یکتا دانستن پروردگار متعال باشد ، و تا این اصل ثابت و پابرجا نیست : نتوان روی آن بنایی درست کرده ، و متفرّعاتی قرار گیرد .

و کسیکه در مقام توحید استوار نبوده ، و آشکارا یا پنهانی بغیر خداوند یکتا توجه میکند : هنوز پایه معرفت او محکم و پابرجا و استوار نشده ، و در نتیجه معرفتی برای او حاصل نگشته است .

پس در مرتبه اوّل پایه توحید باید استوار گردد ، و سپس روی آن معرفت شاخ و برگ پیدا کند ، و در مرتبه سوّم عبادت و بندگی صورت بگیرد .

و أمّا تعبیر در جمله اوّل بکلمه اوّل ، و در جمله دوّم بأصل : زیرا اصل هرچیزی از خود او است ، و پایه و بناء از هم دیگر جدا نیستند ، چنانکه توحید از معرفت است . بخلاف اوّل و آخر : که اوّل چیزیهستکه مقدّم باشد ، و آخر چیز دیگریستکه مترتب بآن میشود ، چون معرفت که اوّل است و عبادت مترتب بر آنست .

خطبه

۲- و نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ ، لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ .

لغت :

نَظْم : مرتب بودن اجزاء و مراتب است که اختلالی در آنها نباشد ، و نِظَام با اضافه شدن الف دلالت با استمرار نظم میکند .
توحید : قرار دادن شیء است تنها و منفرد که چیز دیگری با او نباشد .
خلق : ایجاد چیزی است بر کیفیت مخصوص .

ترجمه :

و استمرار نظم و اختلال پیدا نکردن در مقام توحید پروردگار متعال : با نفی صفات از او پیدا شود ، زیرا عقول شهادت میدهند که هر صفت و موصوفی قهراً مخلوق است ، و هر موصوفی خود گواهی میدهد بالطبع که : برای او خالق باشد ، و آن خالق هم نمیشود صفت یا موصوف باشد .

توضیح :

گفته شد که توحید اولین پایه معرفت الهی است ، و معرفت پروردگار متعال از

همین مقام شروع و پایه‌گزاری میشود .

و استمرار نظم در مرحله توحید هم بطوریکه خللی بأركان بنیاد حقیقت توحید وارد نشود : متوقف است بنفی کردن هرگونه صفتی از ذات خداوند متعال .

توضیح اینمطلب آنکه : خداوند متعال نور نامتناهی و نامحدود و مطلق است که هیچگونه حدّ و قید و محدودیتی نه خارجی و نه ذاتی برای او نیست . زیرا متناهی بودن و قید و حدّ بهر معنایی باشد : ملازم با ضعف و عجز و فقر است .

آری خداوند متعال وجودش بذاته واجب و ثابت و ازلّی و ابدی و نامحدود بوده ، و هیچگونه ضعف و احتیاج و محدودیتی ندارد .

ولی محدودیت و ضعف و احتیاج در همه موجودات و مراتب مخلوقات و در تمام عوالم امکانی جاری است .

در عالم مادّی : همه موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات و انسان از لحاظ بدن ، تحت حکومت ضوابط مادّه ، و از هر جهت مقید و محدود و محصور بوده ، و هر موجودی در محدوده ذات مادّی و نیروی مخصوص خود که بسیار ضعیف و محصور است : میتواند ادامه زندگی محدود خود را بسر برد .

و در عالم ملکوت : موجودات در این عالم بنام ملائکه نامیده شده ، و از مادّه و تجسّد بالاتر ، و از حدود و قیود عالم مادّی برکنار بوده ، و در محدوده جسمانیّت لطیف ، و روی وظائف مخصوص و مناسب خود زندگی میکنند .

و در عالم جبروت : موجودات در این مرتبه را عقول و یا ارواح گویند ، و در اینجا حدود جسمانی بطور کلی نیست ، و هیچگونه قید و حدّ خارجی وجود ندارد ، و محدودیت در این عالم به حدود ذاتی است ، و هرکدام در محدوده ذات معین و

مشخص و با نیروی محدود ذاتی وجود دارند .

پس هرچه محدودیت و تقید بیشتر باشد : قهراً ضعف و فقر شدیدتر شده ، و نیروی حیات و قدرت و علم و اراده محدودتر و ضعیفتر خواهد شد . و در مقابل بهر مقداریکه حدّ و قید کمتر باشد : نور وجود قویتر و سعه آن مبسوطتر ، و ضعف و فقر و احتیاج کمتر گشته ، و نیروی حیات و اراده و قدرت و علم بیشتر و قویتر و وسیعتر خواهد شد .

پس مناط در ضعف و قوت و فقر و قدرت هر موجودی : جهت محدودیت و اندازه حدّ و قید ، و یا آزادی و وسعت و اطلاق آن وجود خواهد بود .
و چون از این عوالم سه گانه بیرون رویم : بعالم لاهوت متوجه خواهیم شد ، و در این عالم هیچگونه قید و حدّ و محدودیت و ضعف و فقری نیست ، اینجا مبدء موجودات ، و اوّل و آخر مخلوقات ، و نور عوالم وجود ، و عالم وسیع بی پایان و نامتناهی و نامحدود است .

آری کوچکترین حدّ و قید و توصیف و تعریفی را نتوان برای ذات مطلق و نور نامحدود او قائل شد ، و بهترین تعریف و توصیف او اینستکه بگوییم : او نور مطلق نامحدود است .

هو الأوّل و الآخرُ و الظاهرُ و الباطنُ و هو بكلّ شیءٍ علیم - ۵۷ / ۳ .

و اجمال این جمله کریمه : همان - نور مطلق نامحدود و نامتناهی خواهد بود که قلم از شرح آن عاجز است .

و أمّا نفی صفات : ذکر صفت یعنی توصیف ، و توصیف یعنی تحدید و بیان حدود و قیودیکه برای ذات یکچیزی هست ، و البتّه أوصاف و حدود هرچیزی بمناسبت

مرتبه و ذات و وجود آنچیز خواهد بود .

و معلوم شد که : ذات خداوند متعال نور نامحدود و لایتناهی است ، و هر قید و حدّی ملازم با ضعف و فقر و عجز در همان محدوده و به مقدار و نسبت به آن حدّ و قید خواهد بود .

پس توصیف خداوند متعال : محدود کردن او است با آن صفات و حدود و خصوصیاتیکه ذکر میشود ، و در اینصورت ذات نامحدود و نور مطلق لایتناهی او با این صفات محدود شده ، و در همان محدوده فقر و عجزیکه منافعی با وجوب و قیومیت و بی‌نیازی و غنای ذاتی است ، پیدا خواهد شد .

و اما اینکه نظام توحید نفی صفات است : زیرا برنامه در مقام توحید ، تنها و یکتا دانستن خداوند متعال است که بجز ذات مجرد و فرد مطلق و نامحدود او چیز دیگری مورد توجه قرار نگیرد .

و اثبات صفات و توجه بآنها : این برنامه را نقص کرده ، و در مقابل ذات مجرد خالص نامتناهی ، قیود و حدود و خصوصیات و صفاتی مورد توجه قرار میگیرد .
و چون اینمعنی (توجه بصفات) در باطن و در قلب انسان ، تحقق پیدا کرد : قهراً توجه بآنها در زوایای دل و در مقام عبودیت و مناجات و دعاء و توسل و اعمال روحانی بروز خواهد کرد .

و در نتیجه برنامه توجه خالص و اخلاص در توحید و نفی مفاهیم مغایر ذات یکتا و مجرد : منتفی گشته ، و آثار شرک و توجه بغیر ذات واجب ، در گوشه‌های افکار و قلوب و اعمال متجلی شده و نظام برنامه توحید بهم خواهد خورد .

و اما مخلوق بودن هر موصوف و صفت : بطوریکه گفته شد ، توصیف نوعی از

تحدید و تقيید است ، و قهراً موجب میشود که ذات واجب : محدود و مقید بصفات ، از نامتناهی و نامحدود مطلق بودن خارج گشته ، و در محدوده این تقيید و بهمان اندازه فقر و ضعف نسبی پیدا کند .

و بطور مسلم : هر چیزیکه آثاری از قید و حدّ و متناهی بودن در وجود او پیدا شد ، از مقام الوهیت و وجوب وجود و قیومیت علی الاطلاق و خالقیت مطلق خارج گشته ، و در مرتبه مخلوقیت و امکان وجود و فقر و احتیاج و ضعف و محدودیت قرار خواهد گرفت .

و اینمعنی در وجود صفت کاملاً روشنتر است : زیرا هر صفتی بخودی خود استقلال وجودی نداشته ، و در قوام و تحقّق خود محتاج بموصوف است ، تا در ضمن وجود او خودنمایی کند .

پس هر چیزیکه توصیف شده و صفت و حدّی برای او آورده شد : قهراً و بزبان حال طبیعی خود شهادت خواهد داد که او مخلوق است ، و ذات او نامتناهی و نامحدود مطلق نبوده ، و او خالق دارد که ذاتاً نامتناهی و نامحدود مطلق و منزّه از توصیف است .

و از اینمطالب حقیقت - و کمالُ الإخلاصِ له نفی الصفاتِ عنه - در خطبه اول نهج البلاغه ، معلوم و روشن میشود :

زیرا توجّه بموصوف بضمیمه صفت : توجّه خالص بذات مجرّد نبوده ، و در حقیقت بموصوف و صفت توجّه میشود ، و اینگونه توجّه از مرحله اخلاص خالص برکنار است .

و أمّا ذکر صفات در قرآن مجید و کلمات انبیاء و حضرات ائمه معصومین

علیهم السلام : باید توجه داشت که صفات ثبوتیه حقّ متعال عین ذات است ، نه خارج یا عارض بر ذات ، چنانکه صفت وجود و حیات و علم و قدرت در نفس ما عین نفس ما باشند (النفسُ فی وحدته کلُّ القوی) .

و نفس انسانی ما باندازه سعه وجودی خود : حیات و احاطه و قدرت و اراده دارد ، و این صفات عین ذات نفس میباشد ، نه آنکه خارج از ذات باشد .

و البته در مقام تعبیر و اشاره و تفهیم و تفاهم : مجبوریم که هرکدام از این معانی و صفات را اعتبار و مورد نظر قرار داده ، و روی این لحاظ و اعتبار بحث کنیم .

پس جدا شدن صفات پروردگار متعال از نظر اعتبار و بعنوان اشاره باین حیثیت و لحاظ است .

پس این اعتبارات در مرحله ثانوی و برای تفهیم و شرح حقیقت و توضیح و تعریف است ، نه در مقام بیان حقیقت ذات نور مجرد نامحدود باشد .

و ضمناً باید توجه داشت که : قیود و حدودیکه ممکن است در مقام لاهوت فرض بشود ، لازمست از سنخ آنعالم باشد ، نه از حدودیکه در عوالم ناسوت یا ملکوت یا جبروت است .

و اینمعنی از مواردیست که : برای بعضی از نویسندگان معظمّ مخفی و مشتبه شده است .

خطبه

۳- و شَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالْإِقْتِرَانِ ، وَ شَهَادَةِ الْإِقْتِرَانِ بِالْحُدُوثِ ، وَ شَهَادَةِ الْحُدُوثِ بِالْإِمْتِنَاعِ مِنَ الْأَزْلِ ، الْمَمْتَنَعِ مِنَ الْحُدُوثِ .

لغت :

- شَهَادَةُ : استمرار در حضور و علم بشیء .
- إِقْتِرَان : اختیار اینکه چیزی جنب چیز دیگری واقع شود .
- إِمْتِنَاع : اختیار ایجاد آنچه متعذر میشود فاعل از فعل .
- أَزْل : قدیمیکه قدمت آن نامتناهی باشد .
- حُدُوث : چیزیکه قدمت نداشته و وجودش متأخر باشد .

ترجمه :

و برای شهادت دادن هر صفت و موصوفی بتحقق قرین شدن یکی از آنها پهلوی دیگری ، و شهادت اقتران بر حدوث آنها ، حدوثیکه در مقابل ازلیت بوده ، و با همدیگر مانعة الجمع هستند .

توضیح :

و بتعبیر دیگر گفته میشود که : توصیف نزدیک کردن چیزی (صفت) است ، بر

دیگری (موصوف) : زیرا صفت و موصوف هرکدام مفهوم جداگانه‌ای داشته ، و در عالم معنی هر دو وجود مستقلی دارند ، اگرچه وجود صفت در ضمن موضوع دیگر (مانند أعراض) متحقق میشود .

پس در مقام توصیف : صفت را نزدیک بموصوف کرده و قرین آن قرار میدهیم ، و چون اقتران و نزدیک بهم شدن متحقق گردید : حادث بودن هر دو ثابت خواهد شد .

توضیح آنکه : نزدیک شدن بهم‌دیگر ، گذشته از محدود شدن و تقید ، علامت فقر و احتیاج است : زیرا اگر احتیاجی در وجود آنها با‌تصاف نباشد ، هرگز با همدیگر تقارن و التیام و اتّصالی پیدا نمیکنند .

و هر موصوفی برای تمامیت و کمال ذاتی خود ، در معرض اتّصاف و اقتران بصفت قرار میگیرد ، تا بشأنی از شؤن وجودی خود بهمرسیده ، و خصوصیت ممتاز و زائدی پیدا کند . و اگر نه اتّصاف بصفت زائد بر ذات لغو و عبث خواهد بود .

و أمّا صفت : پس آن از قبیل أعراض و کیفیات نفسانی است ، و نمیتواند خود در خارج وجود استقلالی داشته ، و احتیاج بموضوع دیگری پیدا نکند .

و اینمعنی در اتّصاف نفس ما بصفتی چون علم و ادراک و تمایل و رحمت وجود و غیر آنها : مشهود است ، و ما بضرورت متوجه هستیم که : پس از بدست آوردن صفتی از صفات نفسانی ، خصوصیت و امتیازی بر نفس ما افزوده میشود .

پس در هر صفتی که پیدا میشود : حالت تازه و تحوّل جدید و خصوصیت زائدی در ذات شیء بوجود آمده ، و صفت نیز با این عروض و لحوق و قرین شدن بموصوف : متحوّل و وجود و تحقّق پیدا میکند .

و در نتیجه می‌فهمیم که : اقتران ملازم با تحوّل و پیدایش خصوصیات تازه‌ای باشد در طرفین که نزدیک بهم شده‌اند .

و بطور مسلّم : هر تحوّل و تغییری که در ذات چیزی پیدا شود ، دلالت خواهد کرد بر حدوث آن ذات .

زیرا حادث بودن در مقابل ازلّیت و قدمت است ، و آنچه اُزلی و قدیم است : در هستی ذات خود بی‌نیاز از دیگری بوده ، و بخودی خود تحقّق و وجود داشته ، و او نامتناهی و نامحدود بوده ، و حدّ و قید و نهایی برای وجود او در اُزل نیست .

و چون او قائم بذات خود و غنی بالذات و نامتناهی است : هرگز فقر و احتیاج و نقص و کمبودی برای ذات او متصوّر نمیشود ، تا نیازی باّتصاف یا ضمیمه شدن و اقتران با چیز دیگر پیدا کرده ، و حالت جدید و کمالی داشته ، و متحوّل گردد .

پس هر چیزیکه در ذات او تحوّل و تغییر و محدودیتی دیده شد : قهراً حادث بوده ، و اُزلی و قدیم و واجب نخواهد بود .

چنانکه وجود اُزلی و قدیم و واجب و نامتناهی : در مقابل وجود حادث قرار گرفته ، و هرگز حدوث و آثار حدوث در وجود او دیده نخواهد شد .

و معلوم باشد که : مراد از اقتران در اینجا ، اقتران زمانی یا مکانی نیست ، و خداوند متعال محیط بر زمان و مکان است ، بلکه منظور اقتران در عالم لاهوت باشد .

و در این جهت فرقی نیست : زیرا فقر و ضعف و احتیاج از آثار حقیقت مطلق تحقّق اقتران است .

خطبه

۴- فلیسَ اللّٰهَ عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ ، و لا إِیَّاهَ وَحَدَّهُ مَنْ اَكْتَنَّهُه ، و لا حَقِیْقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ ، و لا به صَدَقَ مَنْ نَهَّاه ، و لا صَمَدَ صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَیْهِ .

لغت :

مَعْرِفَت : علم و اطلاع بر خصوصیات و آثار چیزی است .

تَشْبِيهِ : نازل کردن چیز است بمقام دیگری بمناسبتی .

اِكْتِنَاه : درخواستن و طلب حقیقت و جوهر و اصل شیء است .

تَمَثِیْل : آوردن چیزیکه مناسب و مُجَانِس در مادّه است .

تَنْهِيَةِ : رسیدن به نهایت و آخر چیز است .

الصَّمَد : قصد کردن مقام متفوّق عالی و او را خواستن .

ترجمه :

پس نشناخته است خدا را کسیکه بشناسد ذات او را بسبب تشبیه کردن بچیز دیگر . و بتوحید او نرسیده است کسیکه میخواهد حقیقت و جوهر او را بدست آورد . و حقیقت و واقعیت او را در نمی یابد کسیکه بوسیله تمثیل و توجّه بأمثال و چیزهای مناسب با او قدم بردارد. و او را تصدیق نکرده است کسیکه او را متناهی بداند . و او را متعالی و مقصود نیافته است کسیکه بسوی او اشاره میکند .

توضیح :

در این پنج جمله : پنج وسیله برای مقام معرفت و توحید پروردگار متعال از اعتبار ساقط شده است : یعنی شناسایی از راه تشبیه ، و بوسیله اکتناه ، و از طریق تمثیل ، و متناهی قرار دادن ، و بسوی او اشاره کردن .

زیرا هرکدام از این پنج وسیله : در عوالم طبیعی یا در محدوده‌های امکانی نتیجه‌بخش است ، و هم نتیجه مادی یا محدودی می‌تواند بدهد .

و چون خداوند متعال منزّه از عالم ماده و آثار و لوازم عالم طبیعت بوده ، و از محدودیت بیرون است : صحیح نیست که با این وسائل ، راه معرفت او را پیموده ، و نتیجه مطلوب معنوی بگیریم .

و برای خداوند که نور مطلق و مجرد و نامحدود است : چگونه می‌توان تشبیه و شکل ، و یا مجانس و مَثیل ، قرار داده ، و یا در جوهر و ذات اصیل او تعمق کرده ، و او را در محیط اشاره ، و یا در محدوده متناهی شدن : قرار داد .

و خداوند متعال از عوالم ماده و طبیعت و زمان و مکان و محدودیت جسمانی و ذاتی بیرون است : پس ما باید با وسائل و اسبابی مجهّز باشیم که بتوانیم بوسیله آن تجهیزات ، راه معرفت بعالم لاهوت را پیدا کنیم .

ما هرگونه تشبیه (تشبیه کردن او بغیر خود از مخلوقات در جهات و خصوصیات و صفات ظاهری) و یا تمثیل (مثل آوردن برای او از مخلوقات از لحاظ ذات و جنس) و یا اکتناهی (بررسی و فرورفتن در ذات و جوهر و حقیقت او با ادراک و نظر محدود و ضعیف خود) در راه معرفت او بعمل آوریم : نتیجه حاصل شده در

محدوده عالم امکان و مخلوقیت و فقر و باقتضای درک و فکر ناقص و محدود خود ما خواهد بود .

و همچنین اگر او را متناهی و محدود بنهایات مادی یا معنوی قرار داده ، و یا با اشاره حسی و یا عقلی او را تحت نظر و توجه خود محدود کنیم : در اینصورت نیز او را از مقام نور مطلق و نامتناهی و نامحدود بودن تنزل داده ، و چون مخلوقات و ممکنات دیگر بحساب آورده‌ایم .

و اما تعبیه بمعرفت در مورد تشبیه ، و تعبیر بتوحید در مورد اکتناه ، و إصابه حقیقت در مورد تمثیل ، و تصدیق باو در مورد متناهی قرار دادن ، و صمد در مورد اشاره کردن باو : هرکدام بخاطر تناسبی است که با یکدیگر دارند .

و توضیح اینجهت آنکه : تشبیه کردن خداوند متعال بچیزی دیگر از جهت خصوصیات ظاهری ، مناسب با تحصیل معرفت و شناسایی پیدا کردنست .

و تحقیق و تدقیق در جوهر و ذات و حقیقت او که ممتاز از موجودات ممکن است : مناسب با توحید و یکتا قرار دادن او است ، زیرا توحید ممتاز و جدا کردن پروردگار متعال است از موجودات و مخلوقات و ممکنات .

و تمثیل و مثیل آوردن برای او از لحاظ در نظر گرفتن مناسبت و تجانس ذاتی : مناسب با درک و بر رسیدن به حقیقت او میباشد .

و متناهی و محدود قرار دادن او که موجب مضبوط شدن است : مناسب با تصدیق و اعتقاد پیدا کردن است که پس از تصوّر اجمالی حاصل میشود .

و اشاره کردن ظاهری یا معنوی بسوی او : مناسب با صمد است که بمعنی قصد مقام عالی و متفوق باشد .

پس رعایت این تعبیرات مختلف در موارد بسیار مناسب ، آنهم بنحو ارتجال و بی سابقه : دلالت میکند بحضور علمی این معانی و ألفاظ در ذهن امام علیه السلام . و أمّا مجهّز شدن انسان برای تحصیل معرفت : همینطوریکه برای دیدن چیزهای دور (چون ستارگان) ، و یا چیزهای خیلی کوچک (چون ذرات نامرئی) محتاج بداشتن تلسکوب یا میکروسکب هستیم : برای ادراک معارف و حقائق معنوی و روحانی نیز نیازمند به بینایی باطنی و بصیرت قلبی و دید روحانی هستیم ، و اگر نه ، نیروهای بدنی ما فقط محسوسات مادّی را میتوانند درک کنند ، آنهم با شرائط و ضوابط محدود . لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ۱۰۳ / ۶ .

خطبه

۵- و لا إِيَّاهُ عَنَىٰ مَنْ شَبَّهَهُ ، و لا لَهُ تَدَلُّلٌ مِّن بَعْضِهِ ، و لا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ .

لغت :

عَنَى : قصد کردن است با اظهار آن .
 تَدَلُّلٌ : خواری و کوچکی است در مقابل آنکه بزرگتر است .
 تَبْعِيضٌ : موضوعی را که دارای مقدار است قسمت کردن است بجزء .
 إِرَادَهُ : طلب کردن چیزی است با انتخاب آن .
 تَوَهَّمٌ : با خیال ذهنی چیزی را متمثل کردن است .

ترجمه :

و نه او را قصد جدی کرده است کسیکه او را تشبیه نموده . و نه در مقابل او و برای او خوار و کوچک شده آنکه او را تبعیض و تجزیه کرده است . و نه او را اراده نموده و خواسته است کسیکه با خیال خود او را تمثّل کرده است .

توضیح :

پنج جمله گذشته مربوط بود بشناسایی خداوند متعال . و این سه جمله مربوط است بآنچه در نفس خود انسان است در رابطه با خداوند متعال - عَنَى ، تَدَلُّلٌ ،

إرادة .

زیرا عنی : بمعنی قصد با ظهور آثار آن در خارج ، و تذلل : بمعنی خواری و کوچک شدن در مقابل بزرگتر ، و اراده : طلب کردن با انتخاب و اختیار : هر سه معنی مربوط میشود بخود نفس انسان ، البته در رابطه با پروردگار متعال .

و این سه معنی نیز از انسان که در رابطه با خداوند متعال صورت میگیرد : در این سه مورد [تشبیه ، تبعیض ، توهم] منفی و بی نتیجه شمرده میشود .

توضیح آنکه : ظهور قصد و عنایت برای خداوند متعال در مورد تشبیه او بمخلوق ، و تذلل برای او در موردیکه او را تبعیض و دارای ابعاض دانسته ، و طلب و اختیار او با تمثّل کردن خیالی او : لغو و بی اثر خواهد بود .

زیرا چون پروردگار متعال را بدیگری که مخلوق او است تشبیه کنیم ، و یا او را دارای ابعاض و اجزاء بدانیم ، و یا با تمثّل خیالی او را در ذهن خود مجسم سازیم : صد در صد از مقام الوهیت که نامحدود و نور مجرّد نامتناهی مطلق است : منحرف شده ، و از حقّ تعالی بغیر او متوجّه شده ایم .

و اما جهت انتخاب و تناسب این سه کلمه ، در سه مورد مذکور : برای اینستکه ، عنایت داشتن ملازم است با عظمت و مورد توجه و احترام بودن و تجلیل طرف ، و چون خداوند عزیز و جلیل تشبیه و تنزیل بمرتبه مخلوقات گردید : قهراً سزاوار تجلیل و احترام نگشته ، و عنایت و توجه مخصوص باو لغو خواهد شد .

و همچنین تذلل و تحقّر لازمست در مقابل عظمت و جلال و مقام بالا و بلند پروردگار متعال صورت بگیرد ، و چون طرف تذلل تبعیض و تجزأه و تقسیم بأبعاص و اجزاء گردد : قهراً آن عظمت و جلال شکسته شده ، و مقام رفیع و عالی او

انحطاط پیدا خواهد کرد ، و در اینصورت موردی برای تذلل و انکسار و خشوع باقی نخواهد بود .

و در مورد توجه بمعبود موهوم و خیالی نیز چنین است ، و او هرگز قابل طلب و خواستن و اختیار کردن نمیباشد .

پس در نتیجه باید توجه داشته باشیم که : عنایت برای پروردگار متعال ، و تذلل در مقابل عظمت او ، و طلب و انتخاب او : میباید پس از تحقق معرفت و توحید مقام او باشد .

و از این نظر است که : در آغاز خطبه شریف فرمود : **أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَوَّلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ .**

و کسیکه معرفت او روی پایه تشبیه مقامات و صفات و افعال پروردگار متعال بر دیگری که همه مخلوق عاجز و محدودند ، باشد . و یا مبتنی بر تبعیض و ترکیب وجود منزّه او است . و یا برآساس توهم و خیال بافی او را توجه میکند : چنین انسانی از مقام معرفت و توحید او محروم خواهد بود .

خطبه

۶- كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهِ مَعْلُولٌ.

لغت :

معروف : شناخته شده با تمییز خصوصیات .

نفس : شخصیت و جودی یک چیز .

معلول : مریض و علیل ، مقابل سالم .

ترجمه :

هر چیزیکه شناخته شده بنفس و خود وجود او بشود : ساخته شده دیگران و مخلوق است ، و هرآنچه در دیگری تقوّم دارد : معلول است .

توضیح :

همه موجودات از دو حال بیرون نیستند : یا باصطلاح جوهر است ، یعنی خود استقلال در موجودیت داشته ، و در پیدایش و قوام خود نیازمند بدیگری نیست . و یا عَرَض است که وجود پیدا کردن و قوام او محتاج است بدیگری ، یعنی موجودیت او در موضوع دیگر ظاهر و متحقّق می‌گردد .
أول - مانند جمادات و نباتات و حیوان و غیر آنها .

دوم - مانند عوارضیکه بآنها عارض میشود ، از کیفیات و نسبتها و مقادیر و صفات نفسانی و غیر آنها .

و در این دو جمله منزّه بودن پروردگار متعال از محیط همه آنچه وجود امکانی داشته و مخلوق هستند : بیان شده ، و ضمناً جهت بیرون شدن نیز روشن گشته است .

و تعریف و تعبیر از جوهر و عرض باین دو جمله : جامعتر و روشنتر و بهتر است از تعریفهاییکه در کتب معقول نوشته شده است ، و بموجب این دو جمله ، جوهر آنچیزیستکه بخودی خود و بنفسه مورد شناسایی قرار بگیرد . و عرض آنچیزیستکه در وجود دیگری تقوّم پیدا کند .

و برای این دو عنوان : دو اثر لازم ذکر شده است .

۱- هر معروف بنفسه ناچار مصنوع است .

۲- و هر متقوّم در دیگری قهراً معلول است .

أما أوّل : زیرا چیزیکه بخود او و با شخصیتش شناخته بشود : محدود و محاط فکر و نظر قرار گرفته ، و از عنوان نور مجرّد نامحدود نامتناهی خارج گشته ، و چون مصنوعات بشر و ساخته شده‌های او ، شناخته شده بخصوصیات و تمییز داده شده ، واقع خواهد شد .

و اینمعنی با جمله أوّل خطبه - أوّل عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ : منافاتی ندارد ، زیرا آن معرفت مطلق است ، بهر نحویکه درباره پروردگار متعال جاری و واقع میشود . و در اینجا معرفت بنفسه ، یعنی بشخصیت و خصوصیت ، ذکر شده است ، و اینمعنی درباره خداوند متعال صدق نکرده ، و شامل تمام مخلوقات (مطلق جواهر جسمانی

و غیره) خواهد بود .

و أمّا دوم : زیرا چیزیکه در وجود خارجی و تقوّم خود محتاج بموضوع دیگری بوده ، و بنفسه تقوّم و برپایی ندارد : ناچار وجود ضعیف و معلولی داشته ، و در ادامه هستی خود لازمست بدیگری تکیه کرده ، و در ظلّ امداد و پشتیبانی او خود را اداره کند ، و چنین موجودی نخواهد توانست دیگریرا بوجود آورد .

پس این دو ضابطه نیز در بحث معرفت خداوند متعال ، باید منظور باشد : او معروف بنفسه نتواند باشد ، و او قائم در دیگری نیز نخواهد بود .

خطبه

۷- بَصْنَعِ اللّٰهَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ ، وَ بِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ ، وَ بِالْفِطْرَةِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ .

لغت :

صُنْع : عملی است که روی دقت و علم و حذاقت صورت گیرد .

استدلال : طلب هدایت و راهنمایی کردن .

عقل : تشخیص صلاح و فساد در زندگی ، و سپس ضبط نفس است بر آن .

اعتقاد : محکم کردن و بستن چند چیز در نقطه معین .

فِطْرَت : خصوصیاتیکه در خلقت ابتدائی هست .

حُجَّة : آنچه را که در مقام اثبات دعوی بآن متوسل میشوند .

ترجمه :

با اعمال دقیق و حکیمانه او راهنمایی میشود بسوی او ، و با عقول صاف محکم

و بهم بسته میشود معرفت او ، و با فطرت پاک اوّلّیه انسان اثبات میشود حجّت او .

توضیح :

این سه جمله در رابطه با اسباب و مقدمات معرفت و برای بدست آوردن آن ذکر

شده است ، و برای اینمعنی سه امر بترتیب بیان فرموده است : صُنْع ، عقل ،

فطرت .

أول - مصنوعات و أعمال خارجی پروردگار متعال است که روی برنامه‌های بسیار دقیق و حکیمانه و با تدبیر لطیف صورت گرفته است .

دوم - نیروی عقل است که : از نفس و ذات آدمی متکون شده ، و وسیله تشخیص معارف و علوم و حقائق گردد ، و این نیرو نه خارج از وجود انسان است ، و نه جزو حقیقت اصلی او .

سوم - فطرت اصیل و ذاتی انسان است که روی آن صفات و خصوصیات و نیروها تربیت شده است .

مصنوعات در مرحله اول : با لطف و دقت و حکمت و نظمیکه دارند ، انسانرا بجانب خالق حکیم قادر عالم هدایت میکنند .

و در مرحله دوم : عقول که تشخیص دهنده خیر و صلاح و حق و باطل و ضبط و حبس کننده نفوسند بر خیر و حق : آنها را در این شناسایی و معرفت استوار و محکم ساخته ، و در نتیجه وابستگی و اعتقاد قلبی ایجاد میکنند .

و در مرحله سوم : نوبت بفطرت راسخ و نیروهای ثابت و خالص انسانی منتهی شده ، و حجت الاهی که ظهور و ثبوت حق و برقرار شدن جلوه‌های معرفت است : روشن و ثابت و تمام و متجلی گردد .

و در قرآن مجید نیز باین مراحل سه‌گانه اشاره میفرماید : **أُولُو كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً و لَا يَهْتَدُونَ ۲ / ۱۷۰ ، فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۳۰ / ۳۰ .**

خطبه

۸- خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ حِجَاباً بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ ، وَ مُبَايَنَةً إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ إِيَّتِهِمْ .

لغت :

حِجَاب : حائلی که مانع باشد از تلاقی دو چیز .

مُبَايَنَت : از هم جدا شدن با انکشاف بعد از ابهام .

مُفَارَقَت : جدا گشتن و متمیز شدن .

إِيَّتِيَّت : تحقّق ، مصدر انتزاعی است از اِنَّ .

ترجمه :

خلق فرموده است خداوند متعال مخلوقات و موجودات را بحالت حجاب بودن آنان در میان خداوند و ایشان ، و از هم جدا شدن و فاصله پیدا کردن پروردگار متعال با آنان : از لحاظ خصوصیت اِیَّتیت و تحقّق وجودی آنان است .

توضیح :

چون برای تحصیل معرفت اِلهی : مقدمات سه گانه‌ای ذکر شد : اشاره فرمود بدو

جهت از موانعی که در این راه موجود است :

۱- وجود خود موجودات و ظهور و خودنمایی آنان است که در مقابل تجلیات

حقّ تعالی و ظهور و آشکار شدن نور او در قلوب پاک بندگانِ خالصِ خداوند سبحان : مانع و حجاب گشته : و از توجّه پاک و صاف آنان حائل میشود .

توضیح آنکه : خداوند متعال نور مجرّد و مطلق و منزّه از هرگونه قید و حدّ و عوارض و فقر و تحوّل و ضعف است . و چون ما از هر طرف در احاطه موجودات بوده ، و آنچه می بینیم : جسم و مرکّب و مقیّد و محدود و عارض و معروض و حالّ و محلّ و تحوّل و ضعف و فقر و جهل و فنا و حدوث است : قهراً فکر ما در همین رابطه و در این محدوده میتواند اظهار نظر و تأمل و دقّت نماید .

و در صورتیکه بخواهد به مسائل ماوراء طبیعت و خارج از جهان مادّه و مخصوصاً خارج از عوالم خلقت بطور کلی ، توجّه کند : قهراً لازمست فکر خود را از این افکار مادّی و توجّهات بموجودات طبیعی و بلکه از همه عوالم وجود ، تخلیه و تنزیه نموده ، و در جهت منفی و مقابل آنها بنظر و دقّت به پردازد .

و اینمعنی خود از مشکلات تحقّق پیدا کردن این توجّه است که : بتواند ذهن خود را از آلودگیها و تعلّقات و نقش و رنگ و جلوه های عوالم خلق تصفیه و تزکیه و تخلیه نموده ، و این حجاب گسترده بزرگ و محیط و فراگیر را بر کنار کرده ، و بعالم ماوراء خلقت که هیچگونه انس و سابقه فکری و خارجی ندارد ، توجّه کند .

۲- حقیقتِ اِنّیت و تحقّق هستی خالق و مخلوق است :

آری تحقّق هستی در خالق متعال : بنحو ازلّیت و ابدیّت و ثبوت و وجوب و غنی و بذاته و فی ذاته و تجرّد و نامحدود و بحیاء مطلق ذاتی است . ولی اِنّیت و تحقّق وجود مخلوقات بکیفیّت حدوث و ناپایداری و فقر و جسمانیّت و محدود بحدود و بحیاء محدود و معین و احتیاج ، میباشد .

پس ایندو حجاب (موجودات خارجی ، ائیت داخلی) بزرگترین مانع و حاجب انسان میشوند : در راه رسیدن بحقیقت و توجّه بنور نامحدود پروردگار متعال و ارتباط با عالم لاهوت .

و لازمست فکر انسان موّحد از این دو جهت کاملاً تخلیه گردد .
 و امّا تعبیر بمباینیت : زیرا مباینیت عبارتست از روشن شدن و انکشاف میان دو چیز پس از آنکه اِبهام و تاریکی بود ، و اینمعنی متناسب با فیما بین خالق و مخلوق است ، که اشتراک مفهومی اجمالی در وجود و صفات عمومی وجود دارند ، و با توجّه بحقیقت ائیت آنها این اجمال و اِبهام برطرف میشود .
 و امّا تعبیر بائیت : زیرا موجودات از اینجهت جدا گشته و امتیاز و افتراق پیدا میکنند ، نه از لحاظ مطلق وجود .

پس مباینیت فیما بین خالق و مخلوق : از نظر خصوصیات تحقّق وجود آنها (ائیت) است .

و نسخه بدلهای مختلف در این دو جمله : متناسب و درست نیست .

خطبه

۹- وابتداؤه إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنْ لَا يُبْتَدَأُ لَهُ ، لَعَجَزَ كُلُّ مُبْتَدِئٍ عَنِ ابْتِدَاءِ غَيْرِهِ .
وإيداؤه إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنْ لَا أَدْوَاتَ فِيهِ ، لِشَهَادَةِ الْأَدْوَاتِ بِفَاقَةِ الْمُتَأَدِّينَ .

لغت :

إبتداء : آغاز کردن و شروع نمودن بدون سابقه .

إيداء : تقویت کردن و آلات و ادوات دادن .

تأدّی : ادوات و آلات برگرفتن .

ترجمه :

و آغاز کردن خداوند متعال بایجاد آنان : دلیل است بر آنکه خود او را ابتدائی نباشد ، زیرا کسیکه در مرتبه اول ایجاد شد : عاجز است از ایجاد دیگری .
و تقویت و آلات دادن بر آنان : دلیل است بر آنکه او را اسباب و آلتی در ایجاد و فعل خود نیست ، زیرا بودن آلات شهادت میدهد بفقیر و نیازمندی کسیکه در افعال خود اسباب و آلات میگیرد .

توضیح :

چون اختلافِ اِنْتِيت (از نظر خصوصیات تحقّق وجود) در میان خالق متعال و مخلوق ، ثابت و روشن گردید : در این دو جمله اشاره میشود ، بدو جهت از جهات مابینت در اِنْتِيت فیما بین خداوند و موجودات :

۱- تحقّق وجود در خلق بنحو حدوث است ، و خداوند متعال آنانرا بدون سابقه ایجاد فرموده است ، ولی ذات خداوند متعال ازلی و قدیم بوده ، و ابتدائی او را نباشد : زیرا اگر ابتداء و آغازی در تحقّق وجود او (اِنْتِيت) صورت می‌گرفت : نمیتوانست دیگررا ایجاد کند .

توضیح آنکه : چیزیکه تحقّق وجود او بنحو حدوث یعنی محدود بحدّ زمانی یا بحدّ ذاتی بوده ، و از خود تحقّق و استقلال در وجود نداشته ، و فقیر و عاجز و محدود و محتاج بدیگری است : چگونه میتواند با قدرت و اختیار و اراده تامّ مستقلّی ، بایجاد و ابتداء مخلوق دیگری شروع کند .

آری چیزیکه در جهت ابتداء اختیاری از خود ندارد : از جهت بقاء و ادامه حیات و انتهاء وجود نیز اختیاری نخواهد داشت .

پس خداوندیکه خالق موجودات است : محال است که خود ابتداء و آغاز داشته ، و حادث و محدود باشد .

در خطبه توحید نهج میفرماید : **سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ ، وَالْعَدَمَ وَجُودُهُ ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَرْزُلُهُ .**

۲- اِنْتِيت و تحقّق وجود در موجودات بطوریستکه در مقام انجام عمل و در هر حرکت و فعلی محتاج باسباب و آلات و وسائل داخلی و خارجی هستند . ولی در مقام لاهوت هرگونه اسباب و آلات و وسائل منتفی بوده ، و هرگز نیازی بآنها

نیست .

آری ذات نامتناهی و نامحدود ذاتاً و قدرتاً و علماً و حیاتاً ، و نور مجرّد ازلی ابدی مطلق : خود مبدء موجودات و موجد اسباب و آلات و پدید آورنده همه موجودات است ، و چگونه فرض توان کرد که کارهای او بوسیله آلات و اسباب صورت بگیرد .

پس دادن آلات و ادوات و ایجاد موجودات باین کیفیت : اثبات چگونگی و خصوصیت اینّت مخلوق را میکند ، و چون تحقّق خصوصیت وجودی مخلوقی برای ما روشن و معلوم گردید : خواهیم دانست که اینّت واجب قهراً مابین با اینّت مخلوق محدود خواهد بود .

و گذشته از این : خود ادوات و اسباب برای رفع احتیاج و در صورت فقر و ضعف و عدم استقلال ذاتی استعمال میشوند ، و چون غنای مطلق نامتناهی ذاتی بود : بودن آلات و ادوات لغو و بی فائده میشود .

خطبه

۱۰- و أسماءُ تَعْبِيرٌ، و أفعالُهُ تَفْهِيمٌ، و ذاتُهُ حَقِيقَةٌ، و كُنْهُهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، و عُيُورُهُ تَحْدِيدٌ لِمَا سِوَاهُ.

لغت :

تَعْبِيرٌ : بیان و روشن کردن آنچه پوشیده است .

حَقِيقَةٌ : چیز ثابتی که واقعیت داشته باشد .

كُنْهُهُ : جوهر و ذات و اصل شیء است .

عُيُورٌ : مغایر بودن که غیر شیء باشد .

ترجمه :

و أسماء پروردگار متعال فقط برای روشن کردن و بیان حقیقت الوهیت و ذات مجرد نامحدود است ، چنانکه أفعال او که در خارج ظهور پیدا میکند برای فهمانیدن سعه و نامتناهی بودن و قدرت تام ذات است ، و ذات او حقیقت واقعیت‌دار و ثابت و ازلی و ابدی و قائم بخود است ، و کنه و جوهر او با مابینت از مخلوقات او معلوم میگردد ، و مغایرت او با موجودات دیگر با محدود بودن و تقید آنها معین میشود .

توضیح :

پس از بیان حقائق از خصوصیات ذات و صفات پروردگار متعال ، و از خصوصیاتیکه مربوط بخلق است : نتایجی از این بیانات گرفته ، و بنحو اجمال بآنها اشاره میفرماید :

۱- اَسْمَاءُ حُسْنَى که در قرآن مجید ذکر شده ، و تا نود و نه اسم شمرده‌اند : همه برای معرّفی ذات مجرّد نامتناهی است ، و این اَسْمَاءُ مفاهیم مستقلّ جدا از ذات واجب نداشته ، و تنها در مقام تبیین و روشن کردن حقیقت مجرّد ذات آورده میشوند ، و حقیقت مطلب آنستکه گفته شد : **وَنِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ** - خ ۲ .

پس ذکر این اَسْمَاءُ برای تبیین حقیقت ذات است ، نه برای اشاره و دلالت بمفاهیم مستقلّ این کلمات - خ ۲ .

۲- اَفْعَالُ و کارهای او برای تفهیم است : اَفْعَالِیکه از خلق ظاهر میشود : روی غرضهای مخصوص ، و رفع نیازمندی ، و تأمین برنامه زندگی ، و بدست آوردن منافع مقصود است ، ولی خداوند متعال احتیاج و ضعف و فقر و غرض شخصی ندارد ، و اَفْعَالُ او باسباب و آلات و مقدمات و وسائل صورت نگرفته ، و در زمان و مکان و محدودیت قرار نمیگیرد .

پس اَفْعَالُ او مانند اَفْعَالُ ما نیست که این خصوصیات و مفاهیم و معانی متفاهم عرفی را از آنها استفاده کنیم .

و حقیقت اَفْعَالُ او برای ما مجهول بوده و قابل فهم نیست ، و این اندازه می‌فهمیم که : اَفْعَالُ خداوند متعال ظهورات و تجلیاتیست از صفات ذاتی ، و بنحو

خالص و پاک صورت گرفته ، و هیچگونه غرض و مقصد شخصی و یا آلات و اسبابی در آنها بکار نمیروند .

و در نتیجه باید گفت که : أفعال او برای تفهیم مقام عظمت لاهوت ، یعنی ذات مجرّد غیرمحدود و غیرمتناهی است که باقتضای ذات او حیات و قدرت و علم و اراده ذاتی دارد .

پس أفعال او نشان دهنده قدرت و مشیّت و علم و حیات نامحدود و ذاتی و بذاته میباشد - خ ۲۹ .

۳- آنچه حقیقت متأصل و بذاته و ازلی و ابدی و پایدار مطلق که کوچکترین فقر و ضعف و کمبودی در آن نباشد : ذات مجرّد نامحدود مطلق است ، و آنچه غیر او باشد : همه فقیر و محتاج و ضعیف و محدود بوده ، و أصالت مطلق ذاتی ندارند .

۴- آنچه در رابطه کنه و جوهر او میتوانیم درک کنیم ، اینستکه : کنه و جوهر او جدا از جوهر و ذاتیات موجودات دیگر است ، و بهر اندازه‌ایکه از ذاتیات خلق آگاهی پیدا کنیم ، و بهر مقداریکه در شناسایی آنها تعمّق و تحقیق ممکن بجای آوریم : خواهیم فهمید که کنه و جوهر او جدا و مغایر با آنها است .

و این مغایرت و مقابل بودن و جدا گشتن : او را از این حدود و قیود و خصوصیات خلقی تنزیه و تسبیح کرده ، و تا این اندازه باب معرفت را در مقابل ما باز میکند .

آری جوهر او از حدّ و قید و جسمانیّت و ترکّب و حدوث منزّه است .

۵- و این مغایرت و مبانیّت او با خلق ، ایجاب نمیکند که او محدود و مقید باشد : زیرا خداوند متعال در مقابل خلق و در عرض مکان و زمان آنها نیست که

خارج کردن مقداری جسم محدود بزمان یا مکان موجب محدود شدن دایره محیط دیگری باشد ، بلکه در طول آنها است ، آنها در جهت معنوی .

توضیح آنکه : معلوم شد (خ ۲) که خداوند متعال از حدود مراتب خلق (حدود جسمانی مادی ، حدود زمانی و مکانی ، حدود ذاتی) تنزیه و تسبیح میشود ، و این نزاهت و رفعت از لحاظ عقلی و روحانی است ، نه از جهت جسمانی .

پس نفی حدود بتمام مراتبش از ساحت قدس پروردگار متعال : اثبات نامحدودی مطلق و نامتناهی بودن او را میکند ، اگرچه ضمناً در نتیجه این دقت و بررسی مراتب وجود : بخصوصیات حدود و مراتب مخلوقات آگاه میشویم .

خطبه

۱۱- فَقَدْ جَهَلَ اللَّهُ مَنْ اسْتَوْصَفَهُ، وَ قَدْ تَعَدَّاهُ مَنْ اشْتَمَلَهُ، وَ قَدْ أَخْطَأَهُ مَنْ اِكْتَنَّهُه

لغت :

استیصاف : طلب و خواستن توصیف چیزی از خود یا از دیگری .

تعدّی : اختیار تجاوز بحقوق دیگری .

اشتمال : اختیار احاطه کردن با پوشانیدن آن .

أخطأ الطريقَ : عدل عنه .

اكتناه : خواستن و اختیار جوهر چیزی را .

ترجمه :

پس بتحقیق خدا را جاهل گشته است کسیکه خواسته است او را توصیف کند ،
و اختیار کرده است تجاوز بحقوق او را کسیکه خواسته است باو احاطه کند ، و خطا
کرده است آنکه خواسته است بکنه و جوهر او برسد .^۱

۱- و اگر أخطأه : باشد ، بطوریکه در نسخه‌ها است ، نظیر جمله - اخطأ الطريقَ - خواهد بود ، یعنی أخطأ
فی شئون الله : و أخطأ : مانند خطأ ، لازم است نه متعدی .

توضیح :

پس از روشن کردن و بیان مقامات توحید و صفات و اسماء و أفعال : به نتایج آنها اشاره فرموده ، و نه مورد از آنها را بیان میکند :

۱- کسیکه میخواهد خداوند متعال را توصیف کند : جاهل باو گشته است ، زیرا گفته شد که در نظام توحید میباید نفی صفات از ذات او بشود (خ ۲) ، و کسیکه میخواهد او را با صفاتی متّصف کند : از حقیقت مقام توحید برکنار شده ، و از معرفت پروردگار متعال محروم گشته است .

۲- و کسیه خود را محیط و پوشاننده قرار میدهد بخداوند متعال : بحقوق لازم او که باید رعایت شود ، تجاوز کرده است ، زیرا او نامحدود و نامتناهی است ، و کسی نتواند از لحاظ فکر و نظر و توجّه روحانی باو احاطه کرده و شامل گردد ، تا در نتیجه او را محدود و متناهی قرار داده ، و از مقام عظمت و کبریائی و محیط بودن او کسر کند . (خ ۴ ، ۶)

۳- و کسیکه میخواهد جوهر و أصل او را آگاهی پیدا کند : البتّه راه خطاء پیموده است ، زیرا باید توجّه داشت که فکر کوتاه و محدود و ضعیف انسان هرگز نتواند بجوهر و أصل خداوند متعال که ملیونها مرتبه بالاتر از ادراک و برتر از فهم و وسیعتر از محدوده نظر او است : محیط و فراگیر باشد .

و از اینمعنی هم نباید غفلت کنیم که : خداوند متعال نور مجرد نامحدود مطلق است ، و تعبیر بألفاظ - ذات ، صفت ، أصل ، جوهر ، اِتیّت ، حقیقت ، و غیر اینها : همه برای تفهیم و تفاهم است .

و أمّا تعبیر در مورد أوّل بجهالت ، و در دوّم بتعدّی ، و در سوّم بخطاء :

برای اینستکه در برنامه توصیف، بکلی از شئون لاهوت خارج گشته، و بچیزیکه محدود و مصنوع و متناهی و مخلوق است، توجه میکند.

و در مورد دوّم که شامل شدن و احاطه باو است: بحقوق او که نامتناهی و نامحدود بودن است، از جهت تصوّر و فکر ضعیف خود تجاوز کرده، و آنطوریکه باید رعایت حقّ و شأن و مقام او را ننموده است.

و در مورد سوّم که اکتناه است: در این تحقیق و دقّت و بررسی، راه خطاء و لغوی را رفته، و از طریق حقّ که پرهیز از تفکّر در ذات و کنه و جوهر است، منحرف شده است.

خطبه

۱۲- و مَنْ قَالَ كَيْفَ؟ فَقَدْ شَبَّهَهُ . وَ مَنْ قَالَ لِمَ؟ فَقَدْ عَلَّلَهُ . وَ مَنْ قَالَ مَتَى؟ فَقَدْ وَقَّتَهُ . وَ مَنْ قَالَ فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ . وَ مَنْ قَالَ إِلَى مَ؟ فَقَدْ نَهَّاهُ . وَ مَنْ قَالَ حَتَّى مَ؟ فَقَدْ غَيَّاهُ .

لغت :

ما : اسم است برای استفهام ، بمعنی - آئی شیء ، و چون حرف جرّ - لام ، فی ، إلى ، حتّی ، من ، عن - بآن متصل شود : الف آخر آن حذف میشود .
تعلیل : علّت و سبب آوردن .

ترجمه :

و کسیکه گفت : چگونه است ؟ پس او را تشبیه کرده است بچیزی . و اگر گفت : برای چیست ؟ برای او علّت و سبب قائل شده است . و کسیکه گفت : در چه زمانی است و کی است ؟ پس بتحقیق او را وقتی قرار داده است . و چون گفت : در چه چیز است ؟ پس او را در ضمن چیزی دیگر بحساب آورده است . و اگر گفت : تا کی و تا کجا است ؟ او را متناهی قرار داده است . و کسیکه گفت : تا پایان چه ؟ پس برای او غایت و پایانی ذکر نموده است .

توضیح :

و شش مورد دیگر از نتایج بیان مقامات توحید :

۱- کیفیت و چگونگی برای او عارض نگردد : زیرا او از هرگونه عوارض و تحولات و قیود منزّه بوده ، و نور مجرّد علی الاطلاق است که هیچگونه حدّ و قید و تبدلی بذات او راه ندارد . (خ ۳)

و کیفیت از جمله أعراضی است که بذات شیء عارض گشته ، و موجب تحوّل و تغییر آن شده ، و از این لحاظ شبیه بمخلوقات ممکن و متحوّل و غیر ثابت میباشد . آری تحولات و عوارض در وجود واجب لذاته پروردگار متعال پدیدار نمیشود : قهراً در این خصوصیات شبیه خلق خواهد بود .

۲- أسباب و علل درباره ذات و صفات ذاتی او وجود ندارد ، خواه آنچه مقدّم بر هستی باشد ، مانند علت فاعلی ، و یا مؤخّر باشد ، مانند علت غایی : زیرا علت آنچه‌یستکه وجود شیء حدوثاً یا بقاءً متوقّف و وابسته بآن بوده ، و مؤثر در قوام و تحقّق آنشیء گردد .

آری وجود پروردگار متعال واجب و ثابت و متحقّق بذاته و فی ذاته و لذاته بوده ، و بذات خود مستغنی از هرچیزی است ، و او کمترین احتیاجی در ذات خود بچیز دیگری ندارد . (خ ۶) .

۳- خداوند متعال محدود بزمان و وقت نیست : زیرا او خالق زمان است ، و او ازلی و ابدی و وجود ذاتی دارد ، و اگر او را در محدوده زمان قرار بدهیم : قهراً حادث و مسبوق بعدم بوده ، و نیازمند خواهد بود بچیزیکه او را بوجود آورد (خ ۹) . پس سؤال کردن از اینکه خداوند متعال در چه وقت و زمانی بوده یا هست ؟

برخلاف اقتضای اُزلی بودن و واجب بودن و تقوّم بذات و غنای مطلق و نامحدودی او است .

۴- خداوند متعال در محلّی یا در محیط و فضایی که جسمانی باشد یا روحانی قرار نگرفته و نمیگیرد : زیرا در اینصورت پروردگاریکه نامحدود و نامتناهی و ازلی و ابدی است ، محدود و معروف گشته ، و ضعیف و عاجز و محتاج و حادث خواهد شد .

و گفته شد که : آنچه بخداوند متعال نسبت داده میشود ، قهراً باید از ماوراء عالم جسمانی باشد ، و محلّ و محیطی هم که باو نسبت داده میشود : مکان مادّی نخواهد بود : زیرا مکان هرچیزی باید متناسب با او باشد ، و در عین حال برای خداوند نامتناهی نامحدود هیچگونه محلّ و فضا و محیط فراگیرنده‌ای نتوان فرض کرد.

۵- برای او نتوان نهایت و منتهایی فرض کرده ، و از منتهای سعه وجودی او پرسش کرد : زیرا منتها داشتن مستقیماً محدود و معین گشتن است ، و آن لازم با امکان وجود و ضعف و حدوث و مخلوق بودن خواهد بود . (خ ۴)

۶- برای خداوند متعال نتوان غایت و آخر و مقصدی فرض کرد : زیرا پایان داشتن در یک جریان و عمل ، نوعی است از متناهی و محدود بودن ، و هرآنچه پایان و غایتی در او باشد : ضعیف و متناهی و مخلوق خواهد بود .

و فرق نهایت و غایت (الی مَ ، حتّی مَ) اینستکه : غایت هرچیزی قسمت آخر آنست . و نهایت حدّ آخریست که بانجا منتهی میشود ، یعنی نقطه ای که بعد از نقطه غایت باشد .

و هر دو معنی مشترکند در ایجاد محدودیت و منتهی بودن شیء .
پس این نه مورد جمعاً از نتایج معارف و مطالب گذشته میباشد .

خطبه

۱۳- و مَنْ غَيَّاه فَقَدْ غَايَاهُ ، و مَنْ غَايَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ ، و مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ وَصَفَهُ ، و مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ أَحَدَفَ فِيهِ .

لغت :

تَغْيِيه : غایت قرار دادن برای چیزی .
مغایاة : غایت دار کردن که بعد از تغییه و برای استمرار باشد .
إلحاد : تمایل از چیزی با طعن کردن در آن .

ترجمه :

و کسیکه غایت و پایانی برای او قرار داد : پس بتحقیق او را غایت‌دار متداوم کرده است . و چون او را غایت‌دار قرار داد : پس هستی او را تجزأه و تقسیم نموده است . و کسیکه او را بأجزاء قسمت کرد : بتحقیق او را توصیف کرده است ، مانند توصیف اجسام . و چون او را توصیف ظاهری نمود : در اینصورت از حقّ متعال منحرف گشته و طعن باو زده است .

توضیح :

در این چهار جمله بآثار و محذورات تغییه اشاره فرموده ، و اثبات کرده است

که : آخرین نتیجه آن الحاد و کفر است .

و جهت اختصاص دادن تغییه بذکر نتیجه : بلحاظ روشن بودن این آثار و محذورات (غایت‌دار بودن ، تجزأه ، وصف ، الحاد) است در آن ، و اگر نه در هر شش مورد گذشته این آثار مترتب میشود .
و أمّا توضیح این چهار جمله :

۱- روشن است که تأثیر و ایجاد اثر در هر موضوعی : آن اثر را غالباً در آن موضوع تثبیت و یا متداوم میسازد ، و چون پروردگار متعال را مُغایبی (بصیغه مفاعله که دلالت بتداوم میکند) فرض کردیم : قهراً محدود و متناهی خواهد شد .
۲- مغایاة بمعنی غایت‌دار بودن ثابت یا مستمرّ است ، و چون مغایاة درباره خداوند متعال مفروض گشت : قهراً دارای اجزاء و قابل قسمت خواهد شد ، زیرا غایت خود طرف مشخص و معینی است از موضوع غایت‌دار ، و این علامت تجزأه است .

۳- و چون تجزأه در موضوعی ثابت گردید : بطور مسلّم قابل توصیف و تعریف خواهد شد ، زیرا چیزی قابل توصیف نمیشود که قابل تشخیص دادن و احاطه و شناسایی نباشد ، و در صورتیکه موضوعی محدود و متناهی گشت ، اگرچه بتجزیه تدریجی باشد : قهراً قابل توصیف اجمالی واقع شده ، و از هر جهت محدود و محتاج و ضعیف خواهد شد .

۴- و هر چیزیکه قابل تعریف و توصیف شد : البتّه در محدوده فکر و نظر و عقل و در احاطه شناسایی قرار خواهد گرفت ، زیرا توصیف بی‌شناسایی و احاطه فکری : امکان‌پذیر نیست ، و چنین موضوعی نتواند نور مجرّد علی‌الاطلاق و بی‌نهایت و

نامحدود و قائم بذات و غنی مطلق باشد .
پس در اینصورت از پروردگار متعال انحراف تمام پیدا شده ، و بیک موجود محدود ضعیف محتاج توجه نموده است .
پس از اینکلمات و بیانات دقیق می فهمیم که : استیصاف ، اشتغال ، اکتنا ، تشبیه ، تعلیل ، توقیف ، تضمین ، تنهیه ، تغیه ، تجزأه ، توصیف : درباره پروردگار متعال ، همه انحراف و طعن زدن و کفر ، و در مقابل معرفت حق تعالی و توحید است .
و هر شخص مؤمن بخداوند متعال میباید : بعد از تهذیب نفس و طهارت قلب و خلوص نیت و خضوع تام ، این خطبه شریف را جمله بجمله و کلمه بکلمه بدقت مطالعه و بررسی کرده ، و حقیقت معرفت و توحید را دریابد .

خطبه

۱۴- لَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ بِانْغِيَارِ الْمَخْلُوقِ ، كَمَا لَا يَتَحَدَّدُ بِتَحْدِيدِ الْمَحْدُودِ .

لغت :

انگیار : تحوّل پیدا کردن بحالتی سواى حالت اوّل .
 تحدّد : در مورد حدّ و تندى واقع شدن .
 تحدید : در شدّت و حدّت قرار دادن ، خواه بأحكام تکوینی ، و یا بأحكام و فرائض تشریعی .

ترجمه :

پروردگار متعال با قبول کردن مخلوقات تحولات گوناگون را که بآنان میرسد : تحوّل و تغیری پیدا نمیکند . و با تحدیداتی که از جانب مخلوق محدود مواجهه میشود در زحمت و شدّت قرار نمیگیرد .

توضیح :

پس از ذکر اموری که موجب الحاد و انحراف از مقام توحید بود ، این دو جمله در رابطه با استغنائى مطلق خداوند متعال و استقلال مقام با عظمت او ذکر میشود :
 ۱- پروردگار متعال همینطوریکه تقوّم بذات خود دارد : از نظر صفات ذاتی و در

مقام اظهار و بسط رحمت نیز ، قائم بنفس بوده ، و هرگز از حوادث و عوارضی که بخلق میرسد : تحت تأثیر و منفعل نگشته ، و در اجرای برنامه نظم و عدل و حکمت و رحمت ، مضطرب و متحوّل و متغیّر نمیشود .

آری تأثر و تحوّل حال وقتی صورت میگیرد که : شخصی جاهل و غافل و ناآگاه از جریان حادثه بوده ، و یا آن جریان باقتضای حکمت و عدالت و تقدیر دقیق و با فکر صد در صد صحیح و درست ، صورت نگرفته باشد .

ولی آن حوادث و عوارضیکه روی آگاهی کامل و سابقه علمی ، و با تقدیر و تنظیم صد در صد حکیمانه و عادلانه : صورت بگیرد : نه تنها تأثیری در وجود طرف ایجاد نمیکند ، بلکه بخاطر اجرای نقشه تصویب شده و اعمال آنچه خیر و صلاح است ، موجب رضایت خاطر نیز خواهد شد .

و اگر بناء باشد در اجرای حکم و قانون و تقدیرات لازم تأثر و تحوّل در فکر و حالت مقام شخص حاکم عادل عالم ، ظاهر شود : نه تنها تقدیر و قضاء بی نتیجه میماند ، بلکه اختلال و فساد در نظام عدالت اجتماعی نیز پیدا گردد .

از اینجا است که خداوند متعال در موارد مجازات مفسدین و مخالفین در دنیا یا در آخرت ، کوچکترین تأثیری پیدا نکرده ، و آنرا عین صلاح و خیر در نظم انفرادی و اجتماعی می بیند .

۲- در مرتبه دوم پس از مزیقه و شدت و زحمت پیدا کردن خلق گرفتار شده که بزبان اعتراض و تندی ، اظهار گله و شکایت و بلکه بدگویی میکند ، و یا بزبان نرم و عجز و مظلومیت دادجویی و رفع گرفتاری میطلبد ، هرگز این تندیها و تحدیدات اثری در ادامه اجرای حقّ و عدالت نخواهد داشت .

پس چنانکه در تحولات احوال خلق متأثر نمیباشد : از تحدیدات و بدگمانیها و بدگوییهای تند آنان نیز در اجرای حکم حق و اعمال و ادامه عدل و نظم سست نخواهد شد .

آری قاطعیّت در اجرای حکم و تصمیم در ادامه قانون و اعمال آن از خود تصویب و تقدیر مهمّتر است .

خطبه

۱۵- أَحَدٌ لَا بَتَّأْوِيلَ عَدَدٍ، ظَاهِرٌ لَا بَتَّأْوِيلَ الْمُبَاشَرَةِ، مُتَّجِلٌ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيَا،
بَاطِنٌ لَا بِمُزَايَلَةٍ، مَبَايِنٌ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَاةٍ، لَطِيفٌ لَا بِتَجَسُّمٍ.

لغت :

- تأویل : برگردانیدن چیزی بمعناییکه منظور است .
- مباشرة : امتداد بسط در بشره بدن با چیز دیگر .
- متجلی : چیزیکه منکشف و آشکار گردد ، مقابل خفی .
- استهلال : طلب ظهور و جریان افتادن .
- مزیله : بلند شدن و برطرف گشتن .
- مداناة : نزدیک شدن باتسفل و انحطاط .
- تجسم : اختیار حالت جسمیت که در محلی استقرار یابد .

ترجمه :

یکی است نه بعنوان برگردانیدن آن بمفهوم عدد و شمارش . و ظاهر است نه بعنوان برگردانیدن آن بمفهوم انبساط ظاهر بدن در مقابل چیزهای دیگر . و جلوه میکند و از مرحله ستر و خفاء آشکار میگردد ، نه بعنوان امتداد پیدا کردن و ظهور در مقابل بینایی . و باطن است نه بعنوان دور شدن و جدا بودن از نقطه معین .

فاصله و جدا شونده است ، نه بعنوان مسافت پیدا کردن . نزدیک است ، نه بعنوان قرب باتسقل و ظاهری . و لطیف است نه با تجسم .

توضیح :

چون نفی شد که : خداوند متعال تحت تأثیر عوامل خارجی قرار نمیگیرد : شانزده صفت از صفات مربوط بصفات ذاتی یا فعلی پروردگار متعال را متذکر شده ، و بنحو اجمال با اشاره بمعانی مقابل آنها ، آنها را معرفی میفرماید :

۱- یکتا است ، ولی نه چون کلمه یکی که عرفاً در مقام شماره کردن اشیاء استعمال شده ، و گویند : فلان شیئی یکی است و دو و بیشتر نیست ، زیرا در اینمورد نظر گوینده فقط بجهت عدد است ، خواه مادّی باشد یا معنوی ، مرکّب باشد یا مجرد ، ظاهری و محسوس باشد یا نامحسوس .

و تنها نظر بیک عدد بودن است که : بیشتر نباشد .

و نظر ما در اطلاق کلمه أحد بخداوند متعال اینستکه : او را مثل و مانندی نیست ، و او نور مجرد نامحدود و خالق همه موجودات و ازلی و ابدی بوده ، و همه عوالم از مادّی و معنوی از بسط رحمت او هستی پیدا کرده اند . **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** .

۲- او ظاهر است ، ولی نه بآن مفهومیکه عرفاً فهمیده میشود ، و گویند : ظاهر فرش یا ساختمان یا فلان جنس خوب است ، زیرا در اینموارد نظر فقط بجهتی است که در مقابل باطن آنها قرار میگیرد ، یعنی محسوس و ملموس و صورت خارجی و انبساط مخصوصیکه در ظاهر صورت میگیرد .

و أمّا نظر در اطلاق کلمه ظاهر بخداوند متعال اینستکه : همه ظهورات و

تجلیات و بسط رحمت و نور در عوالم از او است و از نور او است که جلوه‌گر میشوند، و همین طوریکه صفات دیگر او در مرتبه دوم تکویناً و یا در تعبیر متجلی میشوند: اسم ظاهر نیز که از اسماء حسنی است، بمناسبت هر عالمی تجلی پیدا کرده و ظهور دارند.

۳- او آشکار و ظاهر و منکشف میشود: ولی نه بآن مفهومیکه عرفاً فهمیده میشود، و گویند آفتاب متجلی شد، یعنی در خفاء بود و آشکار گردید. و نظر ما در تجلی پروردگار متعال: انکشاف و ظهور نور او است در عالمی بمناسبت آن عالم، در مقابل خفاییکه برای نور در آن عالم بوده است، و البته این تجلی چون تجلی آفتاب نیست که در مکان معین و بنحو محسوس شدن با ادراک قوه باصره و خواستن او باشد، بلکه با ادراک نور قلب و چشم بصیرت باطنی صورت میگیرد.

و این تجلی، مخصوص صفت و اسم نور نیست، بلکه در صفات دیگر نیز ظاهر و آشکار میشود، مانند - رحمت، قهر، قدرت، مغفرت، حلم، صبر، و اسماء دیگر. **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا** - ۱۴۳/۷ - مراد تجلی عظمت و جلال پروردگار متعال است.

۴- او باطن است، ولی نه بآن مفهومیکه عرفاً فهمیده میشود، و گویند: باطن فلان امر یا شیء چنین است، یعنی آنچه محسوس نبوده و صورت خارجی ندارد. و اما نظر در اطلاق کلمه باطن به پروردگار متعال آنکه: او باطن است از لحاظ مبدء تجلیات و حقیقت صفات که در عالم مخلوق ظاهر نیست، زیرا هر صفت و مقامی تا در عالم مخلوق ظاهر و متجلی نگردد: منکشف نخواهد شد.

پس اسم باطن در مقابل ظهور تجلیات است ، و بمعنی مقامات صفات در ذات میباشد .

۵- بینونت و فاصله دارد : ولی نه بمفهوم عرفی مسافت و امتداد و بُعد داشتن با چیزهای دیگر ، چنانکه گویند : در میان امرین بینونت هست ، یعنی بُعد و فاصله موجود است ، خواه بُعد ظاهری باشد یا معنوی .

و أمّا بینونت دربارهٔ پروردگار متعال : البتّه معلوم است که بُعد زمانی و یا مکانی و یا جسمانی و یا روحانی نیست ، زیرا فاصله و مسافت پیدا کردن صد در صد علامت مخلوق بودن و محدود گشتن و مقابله نمودن با دیگری است ، تا در میان این دو موجود که استقلال دارند : بُعد و فاصله‌ای پیدا شود ، و هرکدام از دیگری ممتاز گردد .

پس مابینت در میان وجود واجب مجرد پروردگار متعال و خلق او : از لحاظ تأصل و اولیّت و نامحدود بودن و ازلی بودن و حقّ و ثابت و ابدی بودن او ، و امکان و فناء و محدودیّت و وابستگی و تقوّم بغیر و عدم مالکیّت بخود در خلق است .

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ ۝ ۲۶ / ۵۵

۶- نزدیک است : ولی نه بمفهوم عرفی مدانات ، یعنی نزدیک شدن توأم با خضوع و تسقّل ، چنانکه گویند که خانه زید قریب است بفلان مکان و رأی و فکر او نزدیک است برای دیگری که : مراد نزدیکی از جهت محلّ یا مفهوم و معنی است . و أمّا قرب پروردگار متعال : بلحاظ احاطه تامّ و نفوذ کامل و علم و قدرت و سلطه و قیومیّت و نامتناهی بودن او در مقابل همه خلق و عوالم سفلی و علوی است .

و نحن أقرب إليه من حبل الوريد - ۱۶ / ۵۰ .

۷- لطیف است : ولی نه بآن مفهومی که در خارج استعمال شده : و بمعنی چیز نازک و نرم و دارای رفق باشد ، گویند : جسم لطیف ، یعنی نازک و نرم ، و امر لطیف ، یعنی خشن و شدید نبوده ، و ملایم و دقیق باشد .
و أمّا لطف درباره خداوند متعال اینست که : در مقابل بندگان و خلق خود ملاطفت و لینت و نفوذ و دقت داشته باشد : زیرا او جسم و محسوس و محدود نیست که او را از لحاظ ذات و وجود خارجی نازک یا نرم و یا ملایم فرض کنیم ، و لینت و خشونت جسمانی درباره او قابل فرض نیست .
پس لطیف از اسماء و صفات پروردگار متعال ، و بمعنی مهربان و نرم در صفات ، و دقیق و نافذ در أفعال خود باشد .

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ - ۱۴ / ۶۷ .

خطبه

۱۶- موجودٌ لا بَعْدَ عَدَمٍ ، فاعلٌ لا باضطرار ، مُقَدَّرٌ لا بحول (بجول) فِكْرَةَ ، مُدَبِّرٌ لا بحركة ، مُرِيدٌ لا بهمامة ، شاء لا بهمة ، مُدْرِكٌ لا بمحسنة (بمجسنة) ، سَمِيعٌ لا بألة ، بصيرٌ لا بأداة .

لغت :

- إضطرار : اختیار کردن ضرر و ناراحتی ، و ابتلاء پیدا کردن .
- تقدیر : اندازه گیری کردن و تعیین خصوصیات .
- حول : تحوّل و تبدل حالت و برگردانیدن است .
- تدبیر : آخر و عاقبت چیزها در نظر گرفته و تأمین کردن .
- همامة : قصد نزدیک به تصمیم که استمرار پیدا کند .
- مشیئة : تمایل شدید است قبل از طلب و تصمیم .
- همّة : قصدیکه نزدیک به تصمیم باشد .
- مِحَسَّة : آلت احساس کردن و ادراک است .
- أداة : آنچه وسیله کمک گرفتن و قوّت باشد - آلت .

ترجمه :

او موجود است ولی وجود او پس از عدم نیست . او کننده و بجا آورنده افعال

است ولی نه باضطرار و ناچاری . او اندازه‌گیرنده و مقدر امور است ولی نه با گردانیدن اندیشه و تحوّل فکری ، او تدبیر و عاقبت‌اندیشی در امور را دارد ولی نه با تحرّک و فعالیت ، او اراده‌کننده است ولی نه با ادامه دادن قصد . او خواهنده و میل‌کننده است ولی نه بانیت . او ادراک میکند هرچیز را ولی نه با آلات حسّ و حواسّ . او شنونده است ولی نه بوسیله عضو شنوایی . او بینا است ولی نه بکمک آلت بینایی .

توضیح :

به نه صفت دیگر از صفات پروردگار متعال که بنحو اجمال با ذکر مفاهیم منفی آنها بیان میشوند ، اشاره میفرماید ، و مجموعاً با هفت صفت دیگر ، ۱۶ صفت میشود :

۸- او هستی دارد و موجود است : ولی مانند موجودات خارجی دیگر نیست که وجود محدودی داشته ، و مسبوق بعدم باشد ، چون جمادات و نباتات و حیوان که همه پیوسته در حال تحوّل بوده ، و از سابقه نیستی بمرحله هستی قدم گذاشته‌اند . و أمّا خداوند متعال که وجود واجب و ثابت و ازلی و ابدی داشته و قائم بنفس خود و غنی بالذات است : هرگز سابقه عدم درباره او نتوان تصوّر کرد ، و اگر نه موجود حادث و محدود و محتاج و مخلوق خواهد بود .

نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۵۶ / ۶۰ .

۹- او ایجاد‌کننده افعال است : ولی کمترین اثری از ابتلاء و محدودیت و ناچاری در وجود او نباشد ، زیرا هر موجود محدودی اختیار داشته باشد یا نه :

ناچار باید برای رفع احتیاج و فقر و ضعف خود ، اعمالی را بجا آورده و فعالیت باقتضای محدودیت و نیازمندی ذاتی خود انجام بدهد . یعنی موجود محدود اختیار و قدرتش نیز محدود است ، و نتواند قدرت و اختیار مطلق و تمامی داشته باشد .

و أمّا پروردگار متعال که نور هستی او نامحدود و نامتناهی و غنی بالذات و ازلی و ابدی است : بطور یقین قدرت و اختیار او نیز تمام و کامل و صد در صد بوده ، و کمترین ضعف و محدودیتی نخواهد داشت .

و معلوم است که : اضطرار در مرتبه اول در اثر محدودیت و فقر ذاتی ، و در مرتبه دوم در اثر عوامل خارجی پیدا شود .

و این دو عامل : در وجود نامحدود غنی بالذات پروردگار متعال ، هرگز پیدا نخواهد شد .

و رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ - ۲۸ / ۶۸ .

۱۰- او اجرای قدرت و تعیین خصوصیات در مرحله عمل میکند : ولی نه با گردانیدن و تحولات و جولان دادن فکر ، مانند خود ماها که با اندیشه و فکر و تدبّر میتوانیم عملی را طبق نقشه ای که تنظیم کردیم صورت خارجی بدهیم .

و أمّا خداوند متعال همینطوری که ذات او نامحدود و نامتناهی است : صفت علم و احاطه او نیز نامحدود است ، و کوچکترین ذره ای در تاریکی تهِ زمین و دریا از احاطه پرتو علم و آگاهی و توجه او بیرون نیست ، و باصطلاح فلاسفه : علم او بتمام جزئیات و کلیات ذاتی و حضوری است .

پس چیزی از محیط نور علم او پوشیده و بیرون نیست تا محتاج بفکر و اندیشه

و إحضار باشد .

و لا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ ۵۹ / ۶ .

۱۱- تدبیر همه امور را میکند : ولی نه با تحرّک و فعّالیّت و تنظیم مقدمات تا نتیجه مطلوب حاصل گردد ، چنانکه انسان در تدبیر امور خود لازم است حرکات فکری و عملی داشته ، و طوری برنامه خود را تنظیم و مقدمات مطلوب خود را ترتیب بدهد که به برآورده شدن نتیجه مقصود موفّق آید .

ولی خداوند متعال چنانکه گفتیم : ذات و صفات و علم او نامحدود و نامتناهی است ، و بهمه امور و جریانها و حرکات و أعمال و افکار محیط و آگاه بوده ، و همه نزد او حاضر است .

پس او محتاج بحرکات فکری و یا فعّالیتهای عملی و نقشه کشیدن و ترتیب دادن نیست ، و هرچه بخواهد و آنچه بجا آورد و هر عمل و اراده‌ای داشته باشد : عین تدبیر و تقدیر است .

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ - ۱۰ / ۳ .

آری پروردگار متعال چون استیلاء یافت بهمه عوالم علوی و سفلی : هرآنچه میخواست بجای خود که لازم است ، وضع کرد ، و نظم جهان بتحقیق پیوسته ، و نتیجه مطلوب بدست آمد .

۱۲- او اراده کننده است : ولی نه بآنطوریکه ما اراده میکنیم ، و باید پیش از اراده کردن هرچیزی : آنرا تصوّر کرده و تمایل و قصد و تصمیم بگیریم ، و سپس قاطعانه آنرا بطلبیم .

و أمّا خداوند متعال : پس اراده او باقتضای نامحدودی ذات و صفات حیات و

علم و قدرت است : زیرا چون کمترین حدّ و ضعف و کراهتی در وجود او پیدا نشد ، قهراً آنچه را که می‌خواهد و آنچه خیر و صلاح است : اختیار و طلب خواهد کرد . پس حقیقت اراده : اختیار و انتخاب و طلب است ، و آن جلوه حیات و علم و قدرت بوده ، و در واقع لازمه نامحدودی و نامتناهی بودن حیات است .
 إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۳۶ / ۸۲ .

۱۳- مَشِيَّتْ دارد : ولی خواستن او محتاج به نیت و تمایل و قصد نبوده ، و مانند ما بوسیله قصد و مقدمات دیگر انجام نمیدهد .
 آری مَشِيَّتْ مصدر و بمعنی خواستن است ، و اینمعنی محتاج است به توجّه بچیزی ، و سپس بتصوّر کردن آن ، و در مرتبه سوّم بوجود تمایل و رغبت بآن ، و بعد بتحقیق مفهوم مَشِيَّتْ و خواستن ، و بعد از مَشِيَّتْ مرتبه تصمیم و عزیمت ، و پس از تصمیم گرفتن حقیقت اراده متحقّق میشود .
 پس مَشِيَّتْ و اراده در وجود ما با قصد و تمایل مطلق در مَشِيَّتْ یا ممتدّ در اراده پیدا میشود .

ولی خواستن پروردگار متعال هیچگونه متوقّف بمقدمه و قیدی نبوده ، و باقتضای علم و احاطه و قدرت او است که آنچه خیر و صلاح است اختیار میفرماید .
 ۱۴- او مُدْرِكْ است : ولی نه چون إدراک ما که بوسیله حواسّ ظاهری یا باطنی صورت میگیرد .

إدراک : معرفت پیدا کردن بخصوصیّات و ذات چیزست ، و ما نمیتوانیم موجودات و امور خارجی یا معنوی را بی‌وسیله حواسّ پنجگانه ظاهری و یا حواسّ باطنی درک کنیم .

ولی خداوند متعال نور مجرد محیط نامتناهی است ، و علم و قدرت و حیات و ادراک او همه عین سعه ذات مجرد او است که محیط بهمه موجودات علوی و سفلی و جزئی و کلی است .

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ - ۱۰۳ / ۶ .

۱۵- شنونده است : ولی شنیدن او چون ما بوساطت آلت گوش نیست که نیازمند بآن بوده ، و با نبودن و یا بیماری و ضعف جهاز سامعه موضوع شنوایی از بین برود.

آری سمیع یکی از أسماءِ الهی است ، و آن ادراکی است که مخصوص و متعلق باصوات باشد ، و این ادراک سمعی در حیوان بوسیله تموج و اهتزاز هوا ، که در فضا حاصل شده و بداخل گوش (صِمَاخ) برمیخورد : حاصل میشود ، ولی در وجود پروردگار متعال نوع مخصوصی است از ادراک و احاطه باشیاء و معرفت بخصوصیات آنها که از مصادیق علم الهی میشود . اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - ۶۱ / ۸ .

۱۶- او بینا است : ولی نه چون بینایی ما که محتاج بانعکاس صور اشیاء در باصره و ادراک مغز بوسیله اعصاب چشم باشد ، و یا بوسیله بینایی قلب و بصیرت باطنی صورت بگیرد .

آری بینایی نیز چون شنوایی نوعی است از احاطه و ادراک خصوصیات موجودات که ، تا مربوط میشود بقسمت دیدنیهای ظاهری مادی یا معنوی .

و چون خداوند متعال نور مجرد نامحدود ، و علم او نیز نامحدود و محیط است : قهراً ادراک او باقتضای علم محیط ذاتی نامتناهی ، در مقابل دیدنیها ، با ادراک محیط ذاتی و بدون وسائل و وسائط و آلات و جهازات صورت خواهد گرفت .

آری خداوند متعال نور نامحدود و مجرد مطلق و محیط بهمه اشیاء و موجودات است ، و هیچگونه حدّ و ضعف و عجز و احتیاجی بچیزی یا کمکی یا وسیله‌ای یا آلتی ندارد و ذات نامحدود او در عین تجرّد و تفرّد : جامع و مظهر همه صفات جمال و جلال و عظمت و کمال است .

إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ - ۶۷ - ۱۹ .

پس این شانزده عنوان از صفات پروردگار متعال است که بنحو اجمال بحقایق آنها اشاره فرموده ، و هر شخص موحدی میباید باین حقایق توجه کرده ، و در حدّ لازم از این صفات (أحد ، ظاهر ، متجلّی ، باطن ، مباین ، قریب ، لطیف ، موجود ، فاعل ، مقدر ، مدبّر ، مرید ، شائی ، مدرک ، سمیع ، بصیر) آگاهی یابد .

خطبه

۱۷- لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَضُمَّنَّهُ الْأَمَاكِنُ، وَلَا تَأْخُذُهُ السِّنَاتُ، وَلَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَلَا تُقَيِّدُهُ الْأَدْوَاتُ.

لغت :

- صُحْبَةٌ : عشرت با کسی یا چیزی در جریان زندگی .
- وَقْتُ : مقدار معینی از زمان است .
- تَضَمَّنَ : چیز را شامل شدن و احاطه کردن .
- سِنَةٌ وَ وَسَنٌ : سنگینی و سستی خواب گرفتن .
- حَدٌّ : چیز را تمیز دادن و محدود کردن .

ترجمه :

مصاحب نمیشود با او اوقات ، و احاطه نمیکند او را مکانها ، و ضعف و سستی خواب او را فرا نمیگیرد ، و صفات او را محدود نمیسازد ، و وسایل و اسبابیکه در راه کمک و قوت گرفتن استعمال میشود او را مقید نمیکند .

توضیح :

پس از ذکر شانزده صفت از صفات مخصوص و ذاتی پروردگار متعال : پنج امر در

رابطه انتساب با او را نفی فرمود :

أول - انتساب مابین او و زمان که امر نسبی است در طول زندگی و ادامه حیات ، و از حرکات و جریانهای منظومه شمسی و زمین و ماه و آفتاب اعتبار میشود .

دوم - انتساب بامکان که نسبتی است در عرض زندگی ، و در میان شیء و محلی که استقرار پیدا میکند ، اعتبار میشود .

سوم - عروض سستی و ضعف است که در اثر حرکت و فعالیت طبیعی بدن و حرکات ارادی حاصل میشود .

چهارم - محدودیت در اثر نسبت صفات و خصوصیاتیکه برای توصیف و در مقام معرفی و ذکر حدود باشد .

پنجم - تقیید بنیازمندی باسباب و ادوات خارجی .

- ۱- لا تصحبه الأوقات : چون مصاحبت قرین بودن است در ادامه و طول زندگی ، با زمان که قرین طولی است ، مناسب میشود ، و قرین بودن خواه قرین قدیم باشد و یا متجدد و حادث ، و جوهر و موضوع خارجی باشد یا از أعراض و اضافات : علامت محدودیت است ، زیرا قرین وجود خارجی است که در جنب شیء و مقارن او باشد ، و البته پس از انتهای وجود یکی آن دیگری که قرین است ، وجود پیدا میکند . و گذشته از این : خداوند متعال نامتناهی و ازلی و مبداء و خالق همه عوالم وجود است و هرگز نمیشود یکی از مخلوقات محدود و متجدد و محتاج و ضعیف او در جنب او قرار گرفته و مصاحب او باشد ، اگرچه مصاحبت نسبی و اعتباری باشد .
- ۲- و لا تَضُمَّهُ الْأَمَّاكِنُ : مکان در عرض ادامه زندگی ، و بمناسبت استقرار و

حلول اشیاء است در آن که بخاطر این نسبت : مفهوم بودن مکانی اعتبار میشود .
و مکان از مصادیق روشن و درجه اول احاطه و فراگیری و حدّ است ، و هر
چیزیکه در مکان قرار میگیرد : محدود و محتاج و متجدّد میباشد ، گذشته از آنکه :
خداوند متعال بوجود آورنده مکان است ، و چگونه ممکن است که مستقرّ در مکان
و محتاج بآن باشد .

و مخفی نماند که : زمان و مکان از امور نسبتی و اعتباری و عرضیه میباشند که
فی أنفسهما وجود مستقلّی ندارند ، و چون چیزی بآنها بلحاظ مصاحبت یا بعنوان
استقرار نسبت داده شد : مفهوم زمان بودن یا مکان بودن تحقّق پیدا میکند .

۳- و لا تأخذُه السِّنَاتُ : سینه از مادّه و سَن است ، و بمعنی ضعف و سستی است
که برای مزاج و بدن و قوای بدنی در اثر حرکت داخلی و خارجی و فعالیت حاصل
میشود ، و این علامت محدود بودن نیرو و ضعف قوای بدنی است که در اثر حرکات
و أعمال و کوشش خسته و ناتوان شده ، و محتاج میشود بتجدید قوای بدنی و
فکری و بااستراحت کردن .

و خداوند متعال حیات و قدرت او نامتناهی بوده ، و هرگز خستگی و ضعف و
سستی و استراحت و احتیاج ، او را نباشد .

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ ۚ ۲ / ۲۵۵ .

۴- و لا تأخذُه الصِّفَاتُ : گفته شد که توصیف بصفات خارجی که حقیقتی بوده ، و
عین ذات و اعتباری نباشد : تحدید و تعیین موصوف میشود خواه تحدید جسمانی
خارجی باشد ، و یا تحدید معنوی عقلی ، و بهر صورت : هرچیزیکه بهر نحوی
محدود و معین گردید ، نتواند نامتناهی و ازلی و ابدی گردد . (خ ۳)

۵- و لا تُقَيِّدَهُ الْأَدَوَاتُ : أدوات جمع أداة و از ماده أدو و بمعنی إعانت و تقویت است .

پس أداة : آنچیز یستکه وسیله کمک و قوت رسانیدن باشد ، و استفاده از أدوات و آلات علامت احتیاج و ضعف و فقر است ، و اگر ضعف و حاجتی نباشد : نیازی بتوسل و توجه بأدوات و استعمال آنها نخواهد بود .

قالوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ - ۱۰ / ۶۸ .

و أمّا وسائل و وسائطیکه در مجاری امور مابین خداوند متعال و بندگان او ، مانند ملائکه و انبیاء و اولیاء موجودند : همه برای رفع نیاز و ضعف خلق ، و بخاطر إعانت و تقویت بندگان ، و بعنوان اظهار لطف و إفاضه و إحسان بر آنان میباشد .
نه آنکه علامت محدودیت و ضعف و احتیاج و تقید بآنها در مقام عمل باشد .
رُسالاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ ۴ / ۱۶۵ .

خطبه

۱۸- سبق الأوقات كونه، و العدم وجوده، و الإبتداء أزلّه،

لغت :

أزل : آن قدیمی است که آغاز و اوّل و بدئی نداشته باشد .
إبتداء : اختیار بدء ، و بدء : آغاز هر چیز است .

ترجمه :

بود او سبقت گرفته است بر آژمنه و اوقات . و وجود و هستی او پیش از مرتبه
عدمی است که قبل از همه موجودات بود . و ازلّیت همیشگی او پیش از افتتاح
موجودات است .

توضیح :

این سه جمله در مقام ذکر مبانی صفات گذشته است :
۱- بود او پیش از صورت گرفتن اوقات و زمان است : زیرا زمان از حرکات کرات
آسمانی و خصوصیات حرکات آفتاب و زمین و ماه حاصل میشود ، و اینها همه از
مصنوعات و مخلوقات پروردگار متعال است .
پس در نتیجه : او زمانی نیست ، و بعد از زمان نیست تا حادث و متجدّد زمانی

باشد .

۲- وجود او پیش از عدم است : همه ممکنات و موجودات از پس از دوره‌ای که عدم حکمفرما بوده است ، بوجود آمده‌اند ، و خداوند متعال پیش از ایندوره وجود داشته است .

و توجه شود که : مفهوم زمان از آغاز خلقت عوالم روحانی و مادّی پدید آمده ، و ما مفهوم زمان مادّی و خصوصیات آنرا می‌فهمیم . و اما خصوصیات امتداد زمان روحانی را که قهراً پیش از زمان مادّی بوده است : نمیتوانیم تشخیص بدهیم ، تا برسد بدوره عدم که اثری از وجود و فیض هستی در آن دیده نمیشده .

و اطلاق زمان باین دوره صحیح نیست ، چون بجز نور پروردگار مجرد نامتناهی مطلق ، چیزی نبوده است که مفهوم زمان را که امر نسبی است انتزاع کنیم .

پس دوره عدم : از هر جهت برای ما مبهم و مجهول است .

۳- وَ الْإِبْتِدَاءَ أَوْلَىٰ : ابتداء بمعنی خواستن آغاز چیزی است ، و آغاز و بدء بهر مفهومی موجود باشد یا عدم شامل میشود ، گفته میشود : بدء زمان مادّی ، بدء زمان روحانی ، بدء عدم ، پس احاطه وسعه این مفهوم بیشتر است ، چنانکه مفهوم کلمه ازل نیز از همه کلماتیکه دلالت بقدم بودن و سبقت و ابتداء میکند : وسیعتر و جامعتر است .

زیرا ازل آن اُولی است که حتّی ابتداء و آغازی در آن نیست ، و از این سه مبنی بسیاری از مطالب مربوط بتوحید و معرفه پروردگار متعال روشن میشود .

خطبه

۱۹- بَتَشَعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ ، وَ بَتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ ، وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ ، وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ .

لغت :

- تشعیر : شاعر قرار دادن ، و شعور ادراک دقیق است .
- مشاعر : جاهای شعور که حواس است ، یا آلات شعور .
- تجهیر : جوهر قرار دادن ، و جوهر ذات و فطرت است ، و یا آشکار ساختن .
- مُضَادَّتْ : ضدّ قرار دادن با استدامت .
- مُقَارَنَتْ : قرین قرار دادن با استدامت .

ترجمه :

بسبب شاعر قرار دادن حواس و آلات شعور : شناخته میشود که او را مشعری نیست . و بلحاظ آشکار ساختن یا جوهر بوجود آوردن جواهر و طبایع اشیاء : فهمیده میشود که او را جوهری نیست . و بواسطه تضادّ قرار دادن در میان اشیاء : معلوم میشود که ضدّی او را نباشد . و بجهت قرین قرار دادن فیما بین امور شناخته میشود که او را قرینی نیست .

توضیح :

در این چهار جمله شناخت پروردگار متعال را از راه شناخت صفات خلق که ملازم با امکان و محدودیت و احتیاج و فقر و ضعف است : قرار داده است .

۱- بتشعیره المَشَاعِرَ : تکوین مَشَاعِر در وجود حیوان و انسان ، برای رفع احتیاجات او ، و بخاطر تکمیل زندگی و تتمیم منافع و تقویت وجود او است .

آری مَشَاعِر (آلات و مراکز ادراک دقیق) وسائل اضافی است برای اصل بدن ، و یا قسمتی است از اجزاء و أعضاء بدن که بدن مجموعه مرکبی است از أعضاء .

و ما از دقت و بررسی مَشَاعِر : می فهمیم که خداوند متعال از این گونه مشاعریکه آلات ادراک و وسائل رفع احتیاجات و برای تکمیل زندگی و استفاده است ، و در عین حال ، جزو و عضوی است از مجموعه مرکب بدن : منزّه و دور است .

۲- و بتجهیره الجَوَاهِر : و بسبب تکوین موادّ و طبایع در اشیاء مختلف موجودات ، که روی فطرت و طبیعت مخصوص آفریده شده اند : فهمیده میشود که خداوند متعال مانند موجودات ممکن و محدود و مرکب و محتاج ، جوهر و فطرت مخصوص و محدودی ندارد .

و بطور کلی ، آنچه از ذاتیات و لوازم ذاتی مخلوق و ممکن است : نمیشود در وجود واجب که قائم بنفس و نامحدود و مجرد است ، اعتبار کرد .

و خداوند متعال اگر جوهری داشته باشد ، اضافه بر محدودیت : لابدّ عوارض و مقارنات و مخالفات و خصوصیات دیگر نیز خواهد داشت ، در صورتیکه او نور مجرد و فرد مطلق غیرمتناهی است که هیچگونه تحت نظر و احاطه خارجی و فکری و عقلی واقع نمیشود ، گذشته از اینکه جوهر و فطرت از خصائص موجود ممکن است .

۳- و بمضادّته بینَ الأشياء : و بسبب ایجاد تضادّ در میان موجودات خارجی ، چون حرارت و برودت و نور و ظلمت و آب و آتش ، می فهمیم که در وجود او ضدّیتی با چیزی نیست که در مقابل آن طرف ضد قرار گرفته و محدودیتی در او پیدا شود .

و ضمناً این ضدّ بودن یا از جهت تضادّ جوهری و فطری است ، و یا بلحاظ عوارض ، و هرکدام باشد : علامت محدود و معین بودن و ضعف و فقر و احتیاج داشتن خواهد بود .

اضافه بر آنکه این معنی از خصائص و لوازم موجودات مخلوق است .

۴- و بمقارنّته بین الأمور : و بلحاظ قرین بودن و مقارن شدن در میان اشیاء ، خواه مقارنت مادّی باشد و یا معنوی : می فهمیم که وجود نامتناهی و نامحدود واجب ، هرگز قرین چیزی قرار نمیگیرد .

زیرا مقارنت (چون أزواج در نباتات و حیوان ، و ائتلاف در افراد انسان از جهت اخلاق و افکار) ، از صفات و خصوصیات مخلوقات بوده ، و علامت محدود شدن از جهت جوهر و فطرت و سائر خصوصیات مادّی و معنوی ، و موجب ضعف و احتیاج خواهد شد .

پس این چهار خصوصیت که در خلقت ممکنات و در جریان وجود آنها پدیدار میشود : از لوازم امکان و حدوث و محدودیت میباشد .

خطبه

۲۰- ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَ الْجَلَايَةَ بِالْبُهْمِ، وَ الْجَسْنَوَ بِالْبَلَلِ، وَ الصَّرَدَ بِالْحَرُورِ، مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَا نِيَاتِهَا.

لغت :

جَلَايَةِ : آشکار شدن و انکشاف .

بُهْمِ : شناخته نشدن و مبهم بودن .

جَسْنُو : خشگی و یبوست .

بَلَلٌ : تری و رطوبت .

صرد : سردی سخت .

متعادیات : از هم دور شده‌ها ، و مخالف همدیگر .

ترجمه :

متضادّ قرار داده است نور را با ظلمت ، و انکشاف و آشکار بودن را در مخلوقات با ابهام و شناخته نشدن ، و یبوست و خشگی را با طراوت و رطوبت ، و سرد شدن و خشونت را با گرمی و نرمی ، و در میان این اشیاء و امور متخالف و از هم دور شده ائتلاف و نزدیکی قرار داده ، و امور نزدیک بهم شده و متشابه را تفرقه انداخته است .

توضیح :

در اینجا بچهار مورد از مصادیق تضادّ در مخلوق اشاره فرموده ، و سپس برای رفع اشتباه و اشکال در خصوص بودن تضاد و اختلاف در خلق : با دو جمله به بیان و توضیح پرداخت :

۱- ضادّ النور : مصداق اول از وجود تضادّ ، تخالف در میان نور و ظلمت است که : خداوند متعال روشنایی و تاریکی را در جهان طبیعت بوسیله آفتابها قرار داده است ، و هر شمسی منظومه خود را باندازه نزدیکی و حائل نبودن روشنایی میبخشد ، و بهر مقداریکه دوری و مانع و حائل بیشتر گشت : ظلمت و تاریکی حاصل میشود .

و در جهان معنوی و روحانی مبدء نور : نور مجرّد مطلق نامتناهی خداوند متعال است ، و بهر مقداریکه قرب بمقام او بیشتر گشته و حجاب و مانع کمتر شد : استناره و استفاضه بیشتر خواهد بود . و بمیزان پیدا شدن حجاب و محدودیت و قیود : ظلمت و محرومیت پدید خواهد آمد .

پس اصل در جهان روحانی وجود نور است . و در جهان مادّی بخاطر حصول حدود و قیود و حجب ذاتی و زمانی و مکانی و جسمانی و مادّی و باین اعتبار : ظلمت و تاریکی است ، اگرچه أصالت با نور باشد .

و روی این نظر میتوان گفت که : مصداق کلی نور و ظلمت : جهان معنوی روحانی که محدودیت و حیلولت در آن خیلی کم است ، و جهان مادّی است ، که حدود و قیود آنرا فرا گرفته است .

و باین اعتبار : نور و ظلمت از تقدیرات پروردگار متعال ، و بلکه هرکدام مخلوق

هستند ، نه آنکه ظلمت : عدم نور باشد .

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ - ۱ / ۶ .

و جعل بمعنی تقدیر و تدبیر است ، و با تقدیر مراتب مختلف برای نور ، بهر وسیله و کیفیتتی که باشد : تقدیر نور و ظلمت و خلق ظلمت بواسطه حاصل شده ، و حقیقت ظلمت نیز بمرتبه ضعیف نور برمیگردد که امر وجودی است .

و روی این معنی تحقق تضادّ (نه تناقض) در میان نور و ظلمت صحیح میشود .

۲- و الْجَلَالِيَّةَ بِالْبُهْمِ : مصداق دوم از تضادّ در میان خلق : آشکار بودن و جلوه

کردن است ، در مقابل مبهم بودن و شناخته نشدن .

این تضادّ پس از تضادّ اوّل ، و در مرتبه دوم و از شعاع آن و مربوط به خصوصیات و صفات میشود : مانند تجلّی صفات باطنی در انسان ، و ابهام و اخفاء و شناخته نشدن آنها در بعضی از حیوانات ، و آنها را بهایم نامند ، و این دو جهت مانند تضادّ نور و ظلمت و اختلاف مراتب : در اینجا هم اختلاف و شدت و ضعف پیدا میکند .

و برگشت ایندو صفت بهمان نور و ظلمت میباشد که : در جهت انکشاف و تجلّی

و ظهور و قوت یک صفت ، و خفاء و پوشیده شدن و مبهم بودن و ضعف آن اعتبار میشود .

و آن خیر و صلاح و مقصدیکه در اختلاف نور و ظلمت ، منظور است : در تقدیر

و تدبیر اختلاف مراتب در جلالیه و بهم نیز منظور خواهد شد .

۳- و الْجَسُوَ بِالْبَلَلِ : مصداق سوم تضادّ : در جهت خشگی و رطوبت در خلق

میباشد ، و اینمعنی از لحاظ صفات ظاهری اجسام (از ملموسات) اعتبار میشود ،

و آن در مرتبه متأخر از تضادّ دوّم است که مربوط بود بجهت صفات باطنی .
و مصداق کامل این تضادّ در جمادات و مایعات ظهور پیدا میکند ، و سپس
آنچه جهت خشگی و بیوست و خشونت آن ، و یا جهت رطوبت و لطافت و طراوت
آن ، بیشتر و غالبتر باشد .

۴- و الصّرَدَ بالحرور : مصداق چهارم از تضادّ که پس از مرتبه صفت ظاهری
اجسام است : جهت سردی و گرمی میباشد .

و اینقسمت نیز از آثار نور و ظلمت است : زیرا نور هرچه قویتر شد ، در اثر
شدّت حرکات و اصطکاکات و تموجات اجزاء و مولکولهای جسم : حرارت نیز بیشتر
و شدیدتر خواهد شد . و هر مقداریکه ضعیفتر و ملایمتر باشد : حرارت و هم نور
کمتر و ضعیفتر میشود .

و چون معلوم شد که : منشأ نور در مجموعه شمسی ، از آفتاب است ، قهراً گرما
و حرارت اصلی در این منظومه و مخصوصاً در زمین ما نیز از تموجات شدید در کره
شمس خواهد بود .

پس سرما و گرما در همه اجسام زمین و سائر سیارات منظومه شمسی : ریشه و
مبدء آن از کره آفتاب است که خارج از وجود اجسام میباشد ، و از این لحاظ است
که در مرتبه چهارم از مصادیق تضادّ بحساب آمده است .

و معلوم است که : این تضادّ فقط در عالم محسوس مادّی جریان پیدا میکند ، و
مانند نور نیست که مفهوم مطلق کلی داشته باشد .

۵ و ۶- مُؤَلَّفٌ ... مُفَرَّقٌ : چون وجود متخالفات و متقاربات در مراتب موجودات
ثابت و روشن گردید : با این دو جمله اشاره میشود که خداوند حکیم توانا از این

موارد و زمینه‌هایی که بظاهر موجب اختلال و فساد در نظم است ، تمهید و تدبیر در تحکیم نظام و عدل جهان نموده ، و مقدمات زندگی و عیش انسانها را تقدیر و اندازه‌گیری فرموده است .

آری نتایج مهمی که از نظام خلقت و از تدبیر امور جهان بدست می‌آید : از جهت تألیف و بهم پیوند دادن و مربوط ساختن موضوعات متخالف و متضادّ و متعادی ، و یا تفرقه و جدا ساختن و قطع ارتباط در میان اموری که با همدیگر میتوانند ائتلاف شدید داشته ، و نتیجه مطلوبی در بهم پیوستن و ارتباط آنها حاصل نشود .

اینستکه : نور و ظلمت ، روشنگری و ابهام ، خشگی و رطوبت ، حرارت و برودت : در مواردی با هم التیام و امتزاج پیدا کرده ، و حالت اعتدالی از خود نشان میدهند ، و گاهی به اقتضای صلاح و خیر : از همدیگر جدا شده و در یک جهت ، حالت شدت و حدّتی پیدا میشود .

و در نتیجه همین تفرقه و تألیفِ اِلَهِی است که : تابستان و بهار و پائیز و زمستان ، جمادات و مایعات و نباتات با طراوت ، انسان گویای و فصیح ، و بهایم و حیوانات دیگر ، و شب و روز و بین‌الطلوعین درست میشود .

و روی این تألیف و تفرقه : نظام جهان تکمیل و بنحو اتمّ محقق میگردد .

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّكَ فَعَدَلَكَ ۸۲ / ۷ .

خطبه

۲۱- دَالَّةٌ بَتَفْرِيقِهَا عَلَيَّ مُفَرَّقَهَا ، وَ بَتَأْلَيفِهَا عَلَيَّ مُؤَلَّفَهَا ، ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى - وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹ / ۵۱) .

لغت :

دَالَّةٌ : دلالت کننده است .

مُفَرَّقٌ وَ مُؤَلَّفٌ : تفریق مطلق جدا کردن و تألیف جمع با التیام است .

زَوْجٌ : چیزیکه برنامه مخصوص داشته و معادل با دیگری باشد .

تَذَكَّرٌ : توجه و بیاد آوردن است .

ترجمه :

این تفریقها و تألیفها نشان دهنده باشند با حصول تفریق به وجود کسیکه جداسازنده آنها است . و با حصول تألیف و التیام بر تألیف و التیام دهنده آنها . چنانکه در آیه مذکور است .

توضیح :

در این دو جمله نتیجه مطالب گذشته را بیان فرموده است که : تألیف مختلفات ، و تفریق مؤتلفات ، با اینکه برخلاف جریان طبیعی است ، زیرا اقتضاء

در امور و موضوعات مؤتلفه : بر جمع و نزدیک بهم شدن و التیام است ، چنانکه اقتضاء در متعادیات و متخالفات : بر افتراق و جدا شدن و فاصله پیدا کردن است : ولی در نظام جهان عکس این جریان طبیعی و برخلاف این قانون طبیعت مشاهده شده ، و نظم در امور جهان بصورت تألیف متعادیات و تفریق مؤتلفات ظاهر میشود .

ما احساس میکنیم که : در یک جریان برابر روحی و بدون تأثیر عوامل خارجی و عوارض دیگر ، حالات مختلف - اقبال ، ادبار ، توجه ، غفلت ، میل و قصد ، کراهت و انصراف ، خضوع و خشوع ، محجوبیت : در قلب ما پیدا میشود .
در امور خارجی نیز : تحولات گوناگون در نباتات و حیوان و موجودات دیگر و عوالم آسمانی و زمینی و فصول مختلف : دیده میشود .

و این امر برخلاف جریان طبیعی : نشان میدهد که عامل مؤثر و نیرومندی در پشت این امور وجود داشته ، و بر طبیعت و قوانین طبیعی و جریانهای خارجی خلقت ، حاکم و فرمانفرما و نافذ بوده ، و او است که اضداد را جمع کرده و متقارنات را از همدیگر جدا میسازد .

و أمّا ارتباط آیه شریف با این مورد : زیرا زوجین در عین تضادیکه دارند ، با هم ائتلاف پیدا میکنند (و مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا - ۳۰ / ۲۱) ، در عین حال هر دو از ماده واحدیکه بصورت اختلافی ندارند آفریده شده اند .

و در این جریان سه مرحله تحوّل (ائتلاف ، تفرّق ، ائتلاف) دیده میشود که با تقدیر الهی بوجود آمده است .

خطبه

۲۲- فَفَرَّقَ بَهَا بَيْنَ قَبْلُ وَ بَعْدُ، لِيُعْلَمَ أَنَّ لَا قَبْلَ لَهُ وَلَا بَعْدَ، شَاهِدَةٌ بَعْرَائِزِهَا أَنَّ لَا غَرِيْزَةَ لِمُعَرِّزِهَا، دَالَّةٌ بِتَفَاوُثِهَا أَنَّ لَا تَفَاوُثَ لِمُفَاوِثِهَا، مُخْبِرَةٌ بِتَوْقِيَّتِهَا أَنَّ لَا وَقْتَ لِمُوقَّتِهَا.

لغت :

غَرِيْزَةُ : طبيعت شئی که در درون او است .

مُعَرِّزٌ : کسیکه طبیعت باطنی را بوجود میآورد .

تفاوت : استمرار در فوت ، و فوت : نبودن است پیش از رسیدن بآن .

توقیت : وقت معین قرار دادن . مَوْقِيتٌ : قرار دهنده وقت .

ترجمه :

پس جدا ساخت بسبب این موجودات مختلف ، میان زمان گذشته و آینده را ، تا معلوم گردد که او را گذشته و آینده‌ای نباشد ، و این موجودات بلحاظ داشتن غریزه‌های نهانی شهادت میدهند که غریزه دهنده آنان از غریزه‌ای که بموجودات عطاء شده است منزّه است ، و آنها با تفاوت داشتن در میان خودشان دلالت دارند که ایجادکننده تفاوت برای آنها این صفت را ندارد و با وقت و زمان معین داشتن خبر میدهند از وقت نداشتن مؤثر و فاعل وقت .

توضیح :

در اینجا چهار مورد از مصادیق اختلاف در موجودات را که از جهات مختلف است ، و دلالت میکنند بر منزّه بودن پروردگار متعال از آنها : بیان میفرماید :

۱- ففَرَّقَ بَيْنَ قَبْلٍ : گفته شد که (خ ۱۸) زمان امریست نسبی ، و مبدء اعتبار زمان از حرکات زمین و ماه حاصل میشود و موجوداتی که در مسیر این حرکات قرار گرفتند بعنوان زمانی معرّفی شده ، و با اعتبار آنها و به نسبت پس و پیش قرار گرفتن آنها در این مسیر : عنوان قبل و بعد بودن در خارج اعتبار خواهد شد .

پس عنوان قبل و بعد بودن : در نتیجه واقع شدن در مسیر جریان زمان است و این معنی درباره کسبیکه خارج از این مسیر بوده ، و خود ایجادکننده زمان بلکه بوجود آورنده مبادی و اسباب زمان است : ممتنع خواهد بود .

و دیگر آنکه : موجدیکه مبدء تکوّن موجودی است : هرگز با صفات آن موجود ، متّصف نگردد ، و موجدیت از هر جهت مغایر با موجدیت باشد .

پس اطلاق قبل و بعد درباره پروردگار متعال ، و اعتبار کردن قبلیت و بعدیت نسبت بساحت قدس نامحدود او بهر نحو و عنوان و معنایی که فرض بشود : درست نیست .

۲- شاهدهً بَعْرَائِرِهَا : غرز بمعنی وارد کردن چیز است در چیز دیگر و غریزه آنخصوصیات و صفاتیست که در نفس انسان و یا در چیز دیگر برقرار و محکم میشود ، و از اینمعنی بطبیعت شیء و قریحه تعبیر میشود .

پس غریزه بعد از ذات و جوهر شیء محقق میگردد ، و گفته شد که (خ ۱۹)

خداوند مجرّد نامحدود مطلق جوهری ندارد ، تا ذات او محدود و مقید و شناخته شده و معین نزد عقل باشد ، و چون جوهری درباره او نمیشود تصوّر کرد : پس طبیعت و قریحه نیز وجود نخواهد داشت .

و گذشته از این : همینطوریکه ذوات و جواهر موجودات مختلف است : باقتضای اختلاف جواهر ، غرائز و طبایع آنها نیز مختلف خواهد شد ، و این اختلاف و جداییها که در مخلوق وجود دارد : خداوند متعال از آنها منزّه خواهد بود .

پس نسبت دادن طبیعت و غریزه به پروردگار جهان ناصحیح است .
 ۳- دالّه بتفاوتها : تفاوت عبارتست از اختلاف پیدا کردن بلحاظ اینکه در هر یک از مختلفات خصوصیت دیگری فوت بشود ، یعنی هرکدام امتیازی داشته باشد که در دیگری نیست ، و این رقم اختلاف مستمرّ باشد .

و از این نظر است که پروردگار متعال از اینمعنی که نسبت دادن مفهوم تفاوت است بساحت او منزّه میباشد : زیرا : اولاً - چیزی از او فوت نمیشود که ناقص و عاجز باشد . ثانیاً - او در مقابل چیز دیگر مؤالف یا مخالف باشد قرار نمیگیرد ، تا محدود باشد . ثالثاً ، این خصوصیات و امتیازات را او بوجود آورده ، چگونه با آنها ممکن است متّصف گردد .

۴- مُخْبِرَةٌ بِتَوْقِیَّتِهَا : توقیت اشیاء بمعنی تعیین اوقات آنها است ، و توقیت تقدیر است که در قسمت وقت صورت بگیرد : یعنی اندازه گیری اشیاء در جهت اوقات آنها .

و توقیت در نظام جهان از اهم امور است ، و لازم است هرچیزی بلحاظ آغاز و پایان و تحولات در مجرای زندگی باوقات تعیین شده محدود و تقسیم بشود ، و

باین لحاظ همه اشیاء از اینجهت متخالفات میشوند .
 پس خداوند متعال که نامحدود و تقدیر و توقیت بعلم و اراده او صورت میگیرد :
 از حدّ و قید وقت منزّه میباشد . (خ ۱۷)
 اولاً - وقت داشتن از صفات و از لوازم مخلوقات است که با تقدیر الّهی صورت
 گرفته است و خداوند متعال با صفات و خصوصیات مخلوق خود متّصف نمیگردد .
 ثانیاً - توقیت ملازم با محدودیت از لحاظ زمان است .
 ثالثاً - اگر خداوند متعال مانند مخلوقات خود توقیت بشود : قهراً در ردیف
 اشیاء متخالفات از لحاظ زمان قرار میگیرد ، و چیزیکه خود محدود بوقت شده و در
 ردیف مقید شده‌های بوقت قرار گرفت : نمیتواند آفریننده اشیاء بوده ، و توقیت
 اشیاء بدست او باشد .
 رابعاً - برگشت توقیت بتحدید حیات و خصوصیات است که : آغاز معین و انجام
 معین داشته ، و تحولات در ادامه حیات او معین و مقدر گردد ، و اینمعنی نهایت
 محدود بودن و ضعف و عجز و احتیاج است .

خطبه

۲۳- حَجَبَ بَعْضَهَا عَنْ بَعْضٍ : لِيُعْلَمَ أَنَّ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا غَيْرُهَا ، لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْبُوبَ ، وَحَقِيقَةُ الْإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا مَأْلُوهُ ، وَ مَعْنَى الْعَالَمِ وَ لَا مَعْلُومَ ، وَ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لَا مَخْلُوقَ ، وَ تَأْوِيلُ السَّمْعِ وَ لَا مَسْمُوعَ .

لغت :

رُبُوبِيَّةٌ : مصدر جعلی است از رب ، بمعنی تربیت و سوق شیء بسوی کمال .
 إِلَهِيَّةٌ : مصدر جعلی از إله که بمعنی عبادت شده با حالت تحيّر است .
 مَأْلُوهُ : مفعول است از إله بمعنی اسمی الله ، کسی که زیر حکم و سلطه إله باشد .
 مَعْنَى : مصدر میمی یا اسم مکان است ، بمعنی قصد نزدیک بعمل .

ترجمه :

حائل و مانع قرار داده است در میان بعضی از مخلوقات و بعضی دیگر ، تا فهمیده شود که آفریدگار متعال را حاجبی در میان او و مخلوقاتش نیست مگر خود آنها ، و او را باشد معنای رب بودن ذاتی آنزمانیکه تربیت شده‌ای نبوده و هنوز مخلوقی وجود نداشت ، و برای او بود حقیقت إله و معبود بودن آنزمانیکه هنوز خداپرستی نبود ، و او عالم بود در حالیکه دانسته شده‌ای وجود نداشت ، و او خالق

بود در صورتیکه هنوز مخلوقی نبود ، و برای او بود معنای شنیدن و هنوز شنیده شده‌ای نبود .

توضیح :

جملهٔ اَوَّل این قسمت مربوط بجملات گذشته است .

و پنج جمله دیگر راجع بمقام ذات و صفات اِلَهِی است که با قطع نظر از مخلوق و پیش از بوجود آمدن موجودات ملحوظ میشود :

جمله اَوَّل - حَجَب بَعْضُهَا : حجاب عبارت از حائل و مانع شدنی است که از تلاقی دو شیء یا از بهم رسیدن آثار آنها منع کند و حجاب از جهت معنوی آنچیزیستکه از لحاظ ادراکات روحانی و فیوضات معنوی ، یا دیدهای باطنی مانع گشته ، و از درک واقعیت و حقیقت باز دارد .

و حجابهای عمومی که توأم با خلقت است : عبارتست از حدود مختلفی که برای افراد انسان موجود است ، مانند - حدود ذاتی ، حدود جسمانی ، حدود زمانی و مکانی ، حدود جسدانی ، حدود شخصی که از هر جهت موجب محدود شدن و ضعف و فقر و احتیاج مادی است .

و تمام افراد طبقه‌بندی شده در زیر صفوف این حدود قرار گرفته ، و قهراً این حدود موجب محجوبیت و محدودیت کامل آنها شده ، و از آزادی در اجرای خواسته‌های خود ، و از آزادی در اعمال قوای جسمانی و بدنی محروم میشوند ، و چشم و گوش آنان بجز ظواهر بسیار محدود و معینی را نمیتواند درک کند ، حتی از بواطن و منویات و ضمائر و اعمال پنهانی و از اخلاق و صفات قلبی همدیگر و از

گذشته و آینده امور خود محبوب میشوند .

پس این افراد که با این محدودیتها در کنار همدیگر قرار میگیرند ، و گویی که در مقابل هرکدام و در میان آنان پرده‌هایی آویزان شده است که ، مانع از دیدن یکدیگر هستند : اشعار میدارد بنداشتن حجاب و نبودن حائل برای خداوند متعال توانا و دانا و بصیریکه وجود و نور و احاطه و نیروی او غیرمتناهی است .

آری آنان خود حجاب فیما بین خود و نورِ اِلَهِی هستند (خ ۸) .

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز .

رجوع شود در این بحث برساله لقاء الله .

و أمّا پنج جمله دیگر که مربوط بمقام الوهیت با قطع نظر از خلق است :

۱- له معنی الرُّبُوبِيَّةُ : رُبُوبِيَّةُ گفتیم که مصدر انتزاعی است ، مانند الوهیت ، و با یاء نسبت و تاء مصدریت ، و أغلب بوزن فُعُول و از اَسْمَائِيكَة اشتقاق ندارند ، ولو بآن معنی منظور ، ساخته میشوند ، چون - رجولیت .

و معنی ازعنی بمعنی قصدیست که بمرحله اظهار و عمل برسد ، و مصدر ، و یا اسم مکانست بمعنی مورد قصد و اراده .

و تعبیر بکلمه معنی : اشاره میشود بحقیقت مفهوم ربوبیت و عالم و خالق ، زیرا قصد و اراده خود این مفاهیم : عبارت دیگر حقیقت آنها میشود .

و أمّا حقیقت ربوبیت : یعنی رب بودن ، و آن عبارتست از تربیت و سوق اشیاء بسوی کمال آنها با برطرف کردن موانع و نواقص آنها .

و مبدء این صفت و نیروی ذاتی : عبارتست از حیات نامتناهی غیرمحدودیکه ملازم میشود با قدرت مطلق و علم و احاطه مطلق و اراده و خواستن مطلق ، در

ذات مجرّد نامحدود پروردگار متعال .

و چون این حقیقت در وجود خداوند متعال بطور ازلی و ابدی و بی‌نهایت و نامحدود محقق و ثابت است : متوقّف بمقام عمل و اجراء نشده ، و هیچگونه فرقی در مرحله پیش از اظهار و اجراء و بعد از آن نخواهد داشت .

پس صفت و نیروی ذاتی اِلَهِی : عین ذات و عین سعه نور مجرّد ذات است ، نه چون صفات و نیروهای ما که با کتساب و تمرین و تحصیل و تجربه و تدریج حاصل شود .

۲- و حقیقة الإلهیة : حقیقت یعنی ثبوت و واقعیت شیء، و تعبیر با معنی الوهیت ، یا حقیقت الوهیت : بهمان مفهوم واقعیت و ثبوت راجع میشود .
و أمّا الإلهیت : بطوریکه گفتیم ، مصدر انتزاعی است ، مثل ربوبیت ، و از کلمه إله ساخته میشود ، یعنی إله بودن ، و مألوه هم از همین معنی مشتق میشود ، یعنی کسیکه إلهی در بالای سر او بوده ، و إلهی برای او قرار داده شده و ثابت شده است .

و چون إله : بمعنی عبادت توأم با حالت تحیر و خضوع تامّ است ، از این لحاظ این کلمه برای نامیدن خداوند متعال در مقام عبودیت بندگان او انتخاب شده ، و سپس با همراه کردن لام تعریف : به تعین و تشخّص او اشاره میشود .

و معلوم باشد که : این جهت بزرگترین برنامه و آخرین هدف و کاملترین منزل ، در مسیر سلوک انسانها است که : در مقابل خداییکه نور مطلق نامحدود و ازلی و ابدی و محیط و توانا و عالم و مرید است ، بندگی و عبودیت کند .

و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ ليعبدون - ۵۱ / ۵۶ .

و أمّا بیان ألوهیّت قبل از مألوه : بهمان نحویستکه در جمله اوّل گفته شد .
 ۳- و معنی العالم : یعنی حقیقت عالم مطلق بیحدود ، در (خ ۱۶) اشاره شد
 که : صفات خداوند غیر از ذات نیست ، و حقیقت حیات عین نور مطلق و مجرد
 نامحدود و غیرمتناهی و ازلّی و ابدی ذات پروردگار است . و از لوازم و آثار این
 حیات : صفت علم است .

پس حقیقت علم : عبارتست از احاطه تمام و نامتناهی بودن مطلق و
 نامحدودی نور مجرد ذات ، و این احاطه تمام خود حقیقت آگاهی و علم است .
 زیرا علم عبارتست از اشراف و احاطه و حضور در مقابل معلوم ، و این معنی
 حقیقت علم حضوری است که نمونه از آنرا در احاطه و حضور نفس خود ما ، نسبت
 بخود و صفات ذاتی نفسانی خود ، می فهمیم .

و از اینجا متوجّه میشویم که : اینحقیقت هیچگونه متوقّف بمقام اجراء و عمل
 نبوده ، و ظهور آن در خارج خود مرحله دوّم علم است .
 و گذشته از این : این مراحل زمانی اعتباری و تقدّم و تأخّر ، از نظر ما و از نظر
 عالم محدود و فکر محدود ما است که نمیتوانیم خود را محیط بر زمان و مکان و در
 ماوراء زمان و مکان قرار داده ، و گذشته و آینده در نظر ما یکسان گشته ، و
 همینطوریکه بر زمان حال محیط هستیم ، بر گذشته و آینده نیز حاضر و محیط
 باشیم .

هو الله الذی لا إله إلا هو عالم الغیب و الشّهادة - ۵۹ / ۲۲ .

پس در مقابل احاطه و شهود علمی خداوند متعال ، حاضر بودن معلوم و یا غیب
 آن ، فرقی نخواهد داشت ، و غیب و شهادت نسبت به وجود و قوای وجودی محدود

ما است .

۴- و مَعْنَى الْخَالِقِ : نظر بحقیقت خالقیت است ، بقرینه کلمه - معنی ، نه بخالقیت خارجی و فعلی که از صفات فعلی است .

و حقیقت صفت خالقیت که باینمعنی از صفات ذاتی محسوب میگردد : عبارتست از مجموعه صفات حیات و علم و قدرت و اراده ، یعنی چون پروردگار متعال حیات نامتناهی دارد : قهراً احاطه و حضور نامتناهی خواهد داشت ، و چون حیات و حضور نامحدود و نامتناهی دارد : پس متمایل بملایم و علاقه به جمیل و امور نیکو داشته ، و اراده پیدا شده و اختیار خواهد کرد .

پس حیات و علم و اراده و قدرت و اختیار : از آثار و لوازم نور نامتناهی و نامحدود می باشد ، و به عبارت روشنتر : حیات حقیقت نور نامتناهی است ، و حیات نامتناهی عین علم و اراده و قدرت داشتن است .

پس حقیقت صفت خالقیت نیز : وجود این صفات میباشد (خ ۱۰) .

و خلق : عبارتست از تکوین و ایجاد اشیاء روی کیفیات مخصوص که منظور است ، و چون از صفات علم و اختیار و تمایل سرچشمه میگیرد : قهراً خلق او صد در صد نیکو و پسندیده و خیر و جمیل بوده ، و هیچگونه ضعف و نقصی که فوت شده باشد : در آنها دیده نخواهد شد .

مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ - ۳ / ۶۷ .

آری خلق جلوه رحمت است ، و در آن فوتی دیده نمیشود .

و أمّا در (خ ۲۲) دالّة بتفاوتها : وجود تفاوت است نسبت بهمدیگر از

موجودات ، نه در جهت خلق خداوند متعال ، و هرکدام نسبت به حال خود .

۵- و تأویل السمع : تأویل : چیز را مقدّم و أوّل قرار دادن است ، تا دیگری بآن مترتب گردد ، و از این لحاظ تأویل بمعنی منتهی مقصود و معنی غایی و مرجع مقصود ظاهری استعمال میشود ، زیرا معنی و مقصود ظاهری برگشت میکنند بآن تأویل .

و چون سمع از لحاظ مفهوم عرفی در این مورد نامفهوم و نامأنوس است ، و بلکه صحیح نیست : لذا لازمست مقصود نهایی که بطن لفظ سمع است ، معین گردد ، و معنی عرفی کلمه را بآن برگردانیم .

و أمّا تعبیر در صفت إلهیّت بکلمه حقیقت ، و در سه مورد دیگر بکلمه معنی : زیرا ربوبیّت و عالم و خالق - صفات مربوط بذات إلهی است و از خود ذات ظاهر و متجلی و متحقّق میشوند ، ولی إلهیّت بمعنی عبودیّت با حالت تحیر و خضوع ، چیز است که منشأ آن از بندگان إلهی متجلی شده و در مقابل حقیقت سزاوار و اهل بودن خداوند متعال : او طرف عبودیّت و مقصد و مرجع و معبود میشود .

پس در این مورد باید حقیقت عبودیّت و معبود حقّ و مقام معبودیّت روشن شود ، و تنها تعیین معنی و مقصود کافی نیست .

و أمّا سمع درباره پروردگار متعال : خداوند جهان از آلات و وسائلیکه در عالم مادّه و حیوان برای شنیدن اصوات ، وجود دارد (از ظهور صوت و تحقّق اهتزاز در هوا و رسیدن آن بصماخ گوش و منتقل شدن بوسیله اعصاب گوش به مخّ جمجمه) منزه است .

و همچنین آلات لطیف جسمانی که در عالم برزخ برای موجودات برزخی وجود دارد که بمناسبت جسم لطیف آنها أعضاء لطیف برزخی نیز دارند .

و أمّا در عالم عقول که از جسمانیّت برکنار هستند : خود روح آنها بذاته و بدون آلات و أعضاء مُدرک و سمیع و بصیرند .

و خداوند متعال که حدودی برای او نبوده و نور مجرد نامتناهی و در عالم ماورای عوالم ناسوت و ملکوت و ارواح است : چگونه میتوان او را بعالم خود یا عالم جسمانی مقایسه کرده ، و اعضای برای او تصوّر کنیم .

پس سمیع بودن خداوند متعال شعبه‌ای باشد از ادراک که مخصوص اصوات است ، و ادراک شعبه‌ای است از علم که مخصوص توجّه و احاطه بجزئیّات میشود ، و علم از لوازم حیات است .

اینست تأویل سمع : و مفهوم سمع برمیگردد باین احاطه ادراکی و علمی .

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - ۸ / ۶۱ .

خطبه

۲۴- لیس مُذ (مُنْدُ) خَلَقَ : اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ ، و لا بِأَحْدَاثِهِ الْبَرَايَا اسْتِفَادَ مَعْنَى الْبَارِئِيَّةِ (الْبَرَائِيَّةِ) ، كَيْفَ و لا تُغَيِّبُهُ (و لا تُغَيِّبُهُ) مُذ ، و لا تُدْنِيهِ قَدْ ، و لا تَحْجُبُهُ لَعَلَّ ، و لا تُوقِّتُهُ مَتَى ، و لا تَشْمِلُهُ حِينَ ، و لا تُقَارِنُهُ مَعَ .

لغت :

بَرَايَا : جمع بَرِيَّةٍ ، بمعنی خلیقه که بعد از مرتبه خلق و تقدیر ، ایجاد میشوند ، و با رِئِیَّت : خالق و موجد بودن بعد از تقدیر .

مُنْدُ ، مُنْدُ : حرفند از حروف جرّ ، دلالت میکنند بتعیین ابتداء زمان تابحال .
 قَدْ : حرفیست که چون بفعل ماضی داخل شود بتحقیق و تقریب دلالت میکند .
 لَعَلَّ : از حروف مشبه بفعل و دلالت میکند به ترجی و امیدواری و توقع .
 مَتَى : اسمی است که برای زمان استعمال میشود ، استفهاماً یا شرطاً .
 حِينَ : اسمی است بمعنی مطلق زمان محدود غیرمعیّن .
 مَعَ : اسمی است که دلالت میکند باجتماع و تقارن .

ترجمه :

نیست که سزاوار معنی خالقیت باشد از زمانی که خلق کرده است ، و نه بسبب احداث و بوجود آوردن موجودات عنوان با رئیّت را کسب کرده باشد ، چگونه چنین

باشد در حالتیکه (مُد) وجود او را تعیین و توقیت نمیکند، و او را (قَد) بتحقیق و تقریب مقید نسازد، و او را گرفتن (لعل) بامیدواری و انتظار و محجوبیت وانمیدارد، و اطلاق (متی) درباره او موجب توقیت و زمانی بودن نمیشود، و کلمه (حین) او را مشمول زمان خود نمیسازد، و کلمه (مع) او را بتقارن دعوت نمیکند.

توضیح :

پس از جملات گذشته که مربوط بود بنفی وابستگی و نسبت فیما بین خالق متعال و مخلوق : در اینجا اشاره میشود به هشت مورد از موارد تقیداتی که از لحاظ حدود زمانی و نظیر آن صورت میگیرد :

۱- لیسَ مُدْ خَلَقَ : تحقق و صدق مفهوم خالقیت متوقف بصورت گرفتن فعل خلق نیست : زیرا بطوریکه روشن شد (خ ۲۳) ، مقام خالقیت با تحقق و وجود صفات باطنی (حیات ، علم ، قدرت ، اراده) صورت میگیرد ، و فعل خارجی و اجراء و عمل از آثار و لوازم آن صفات است ، چنانکه یک پزشک متخصص پس از خاتمه رشته خود : حقیقتاً پزشک است ، اگرچه هنوز اقدام بمعالجه و عمل نکرده باشد .

۲- و لا باحداثة البرایا : بارئیت پس از مرتبه خالقیت اعتبار میشود ، در مقام خالقیت مفهوم تقدیر منظور است ، و چون تقدیر تمام شد و شروع بتکوین و ایجاد گشته ، و مخلوق احداث شد : عنوان بارئیت در خارج متحقق میشود .
و روی اینجهت است که : در اینجا بکلمه إحداث تعبیر شده است ، و هم پس از

ذکر خلق و در مرتبه بعد از آن آمده است .

پس حقیقت باریت نیز چون خالقیت ، با تحقق صفات روحانی باطنی که در خالقیت ذکر شد با یک درجه شدیدتر : اجراء و صورت خارجی پیدا میکند .
و با جمله : - بإحداثه استفاد - اشاره باینحقیقت میشود که : مبدء و منشأ عنوان باریت ، احداث و عمل و ایجاد خارجی نیست ، بلکه آن صفات و قوای نفسانی روحانی است که در خارج هم ظهور میکند .

۳- لا تُعَيِّبُهُ مُدٌ : مُدٌ یا مُنْدٌ : چون در جمله‌ای واقع شد ، حکم آن جمله را محدود میکند بزمانی معین با اشاره باغاز آن ، اثباتاً یا نفیاً .

پس اگر در کلام منفی واقع شد : دلالت میکند بر انتفاء و غیبت و نبودن آنحکم در اینزمان - ما رأیْتَهُ مُذِیومِ الْجُمُعَةِ ، و اگر در کلام مثبت واقع شد : قهراً طرفین آن زمان معین مثبت ، منفی خواهد شد - هذا مریضٌ مُذِیومِ الْجُمُعَةِ .

پس در صورتیکه این کلمه در ارتباط با ذات و صفات خداوند متعال ذکر شد : قهراً برخلاف ازلّی و ابدی و دائم بودن او بوده ، و زمانی محدود و معینی را از استمرار این دیمومت خارج خواهد کرد - اللَّهُ عَالِمٌ مُذْ خَلَقَ ، ما یُریدُ مُذْ خَلَقَ .

۴- و لا تُدْنِیهِ قَدْ : کلمه قَدْ در موارد بسیاری برای تقریب معنی بزمان حال است ، و باینمعنی در رابطه با خداوند متعال و صفات ذاتی او استعمال نمیشود . مانند اینکه گفته شود - کَانَ اللَّهُ وَ قَدْ أَرَادَ کَذَا .

۵- و لا تَحْجِبُهُ لَعَلٌّ : کلمه لَعَلٌّ برای ترجّی است ، و ترجّی در موردیست که گوینده از امری محروم بوده ، و امیدوار بموفقیت باشد ، و در نتیجه إشعار میشود به ممنوع و محجوب بودن در زمان حاضر . مانند اینکه گفته شود - الْأَمْرُ کَذَلِکَ وَ

لَعَلَّ اللَّهُ يُدْرِكُهُ .

۶- و لا تُوقِّتُهُ مَتَى : مَتَى دلالت میکند بزمان مطلق ، و در موارد استفهام و یا شرط استعمال میشود ، و اینکلمه نیز درباره خداوند متعال اطلاق نخواهد شد .
مثل اینکه بگوییم - مَتَى يَقْدِرُ اللَّهُ يَفْعَلُ .

۷- و لا تَشْمَلُهُ حِينَ : حِينَ بزمان غیر معین محدود دلالت میکند ، و از این نظر بخداوند متعال اطلاق نمیشود ، و صحیح نیست که بگوییم - اللَّهُ عَالَمٌ حِينَ يَكُونُ كَذَا .

۸- و لا تُقَارِنُهُ مَعَ : کلمه مع دلالت میکند به قرین بودن و با همدیگر قرار گرفتن ، زماناً یا مکاناً . و گفته شد که خداوند متعال مقارن با چیز دیگر نمیشود (خ ۱۹) .

و منظور در این جملات شریف آنکه : خداوند متعال قائم بنفس و غنی بالذات بوده ، و کوچکترین وابستگی و احتیاج و تکیه‌ای بزمان و زمانی و خلق نداشته ، و پیش از تکوین و ایجاد و خلق : نور مجرد غنی بالذات و نامحدود بالذات و فی ذاته و حی و عالم و قادر و مرید ازلی و ابدی است .

و بهر صورتیکه فرض شود : تقید بزمان ندارد ، و در ارتباط بصفات ذاتی او ، بهیچ نحوی که ذکر شد : حدود و قیود زمانی پیدا نمیکند .

خطبه

۲۵- إِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَ تُشِيرُ الْآلَةُ إِلَى نَظَائِرِهَا، وَ فِي الْأَشْيَاءِ يُوْجَدُ فِعْلُهَا، مَنْعَتَهَا مُدُّ (مُنْدُ) الْقِدْمَةِ، وَ حَمَّتْهَا قَدُّ الْأَرْزِيَّةِ، وَ جَبَّبَتْهَا لَوْلَا التَّكْمِلَةُ.

لغت :

- أدوات : جمع أدوات ، و آن آلت و وسیله استفاده و نتیجه گرفتن است .
- آلة : وسیله ایست که برای عمل بآن مراجعه میشود .
- فِعال : جمع فِعل ، چون أفعال . و فِعل : اسم مصدر است .
- حَمَى : منع کردن بصورت دفاع از آن .
- التَّجَنُّيب : کنار زدن و دور کردن بجانبی .
- التَّكْمِلَةُ : تمام کردن و بکمال رسانیدن .

ترجمه :

اینستکه آلات و وسائل وجود خود را محدود میسازند ، و هر آلتی بمثل خود دلالت میکند ، و آثار و نتایج کارهای آنها در اشیاء نمودار میشود ، و اطلاق کلمه مُدُّ در موارد اشیاء مانع میشود از قدیم بودن آنها ، و اطلاق قد حفظ میکند از ازلی بودن ، و اطلاق لولا دور میکند آنها را از بکمال رسیدن .

توضیح :

در این شش جمله برای جملات گذشته در ارتباط با زمانی نبودن و وابسته نبودن بچیز دیگر ، استدلال میشود :

۱- إِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ : أدوات خود استقلالی نداشته ، و وسیله جریان پیدا کردن امر دیگری است .

پس أدوات همیشه محتاج و در تحت حکومت و نفوذ و قدرت کسی است که آنرا بکار انداخته و بوسیله آن عمل خود را انجام میدهد .

و کسی هم که با أدوات کار میکند ، و آن عملی هم که نیازمند ببودن أدوات است : مانند خود أدوات استقلال بذات خود نداشته و محتاج و محدود و فقیر خواهد بود .

و در نتیجه معلوم میشود که : أدوات بودن خود محدود بودن است ، و محدودیت آن از خود او و بخاطر همان آلت بودن است که باید در تحت قدرت و اختیار دیگری قرار گرفته ، و آلت دست او باشد .

و أدوات : معنی عمومی دارد ، و هرچیزی نسبت بخود و مربوط بفعالیت و جریان کار خود نیازمند بأدواتی میشود ، و از مصادیق أدوات : حروفی است که وسائل در مقام ارتباط دو کلمه و برای انتساب آنها واقع میشوند .

۲- و تُشِيرُ الْأَلَّةُ : هر آلتی مناسب وجود و عمل خود بیک رقم آلات و أدواتی نیازمند میشود ، و از خصوصیات هر آلتی میتوانیم خصوصیات وجودی موارد استعمال آنرا تشخیص بدهیم که : از قبیل وجود کتبی است یا لفظی یا مادی خارجی ، یا جسمانی لطیف ، یا روحانی .

پس استعمال هر آلتی در هر موردی باشد : کشف میکند از متناسب و هم سنخ

بودن آن مورد با این آلت ، و همچنین خصوصیت در هر موضوعی کشف میکند از وجود همان خصوصیت در ادواتیکه برای او بکار میرود .

۳- و فی الأشياء یوجد : اینجمله نتیجه دو جمله گذشته است ، و مانند اینستکه : بگوییم - این آلات خود بخود محدودند ، و هر محدودی با نظائر خود مقارن و مؤثر میشود ، پس آلات مقارن و مؤثر میشوند در نظائر خود .
و در نتیجه میگوییم که : اگر این ادوات لفظی درباره خداوند متعال و صفات او اطلاق بشود : قهراً آثار و مفاهیم و عناوین آلیت آنها در وجود پروردگار متعال و صفات او مؤثر خواهد بود .

پس خداوند متعال محتاج بآلت نیست : زیرا احتیاج و فقر ملازم با امکان بوده ، و هرگز در وجود واجب تعالی صورت نخواهد گرفت .

۴- مَنَعَتَهَا مُذ : در اینجا سه مثال برای تأثیر ادوات در صفات خداوند متعال ، ذکر شده است : اوّل - اطلاق مُذ درباره صفات الهی ، و چون مذ با منذ دلالت بابتدای زمان معینی میکند ، مثل - مُذ یوم الجمعة ، قهراً فهمیده میشود که : اینمعنی از وقت معینی شروع شده است ، و چون آغاز امری معلوم گردید : مفهوم قدمت منتفی گشته ، و حادث خواهد بود .

۵- و حَمَتَهَا قَد : قد برای تقریب زمان گذشته و تحقیق است در زمان حال ، مانند - قد قال کذا ، و چون این لفظ در موارد صفات خداوند متعال اطلاق بشود : قهراً دلالت خواهد کرد بر وقوع نسبت در زمان حال عرفی .

و أمّا فرق اُزلیت با قدمت : قدیم بودن در مقابل حدوث است ، و دلالت میکند بر مطلق مفهوم قدمت خواه ابتدایی در واقع داشته باشد یا نه . ولی ازلیت دلالت

دارد بر قدمتی که اوّل و آغازی برای او نباشد .
و چون کلمه مُدّ : دلالت بر ابتدای زمانی معین میکند : قهراً حادث بوده و
قدمتی نخواهد داشت .
و اَمّا کلمه قد : چون دلالت بمطلق تحقّق امری در زمان نزدیک بحال بدون
تعیین حدود زمان ، میکند : قهراً در مقابل ازلّیت واقع خواهد شد .
پس اطلاق قد که برای تحقّق مطلق نسبت باشد : مناسب خواهد بود با نفی
مطلق مفهوم ازلّیت .
۶- و جنّبتها لولا التّکملة : کلمه لولا دلالت میکند بر وجود مانعی از استمرار
حکم و رسیدن آن بآخر و کمال خود ، و چون اینکلمه در موارد صفات اِلّهی
استعمال بشود : قهراً دلالت خواهد کرد که صفتی از صفات خداوند متعال مانع از
وصول بمقصد و سیر بسوی کمال شده است ، مانند اینکه گفته شود - لولا ارادةُ
اللّهِ تَعَالَى لَکُنْتُ مِنَ الْعَابِدِينَ - در صورتیکه اراده ذاتی خدا در موارد خیر و
سعادت و کمال و هدایت است ، نه مانع از سعادت و کمال .

خطبه

۲۶- افترقت فدللت على مفرقتها، و تباينت فأعربت عن مباينها، بها (لما) تجلّى صانعها للعقول، و بها احتجب عن الرؤية، و إليها تحاكم الأوهام، و فيها أثبت غيره، و منها أنيط الدليل، و بها عرفت (عرفها) الإقرار.

لغت :

تباين : بعد از ابهام جدا شدن و انکشاف حاصل شدن .

إعراب : روشن و ظاهر کردن .

تجلّى : آشکار شدن در مقابل خفاء .

رؤية : نظر کردن است با چشم یا با قلب .

تحاكم : تخصص و درخواست حکم .

أوهام : جمع وهم ، و آن خاطراتیستکه در قلب واقع میشود .

إناطة : وابسته کردن و متصل نمودن .

ترجمه :

أشياء از همدیگر جدا شدند : پس این جدا شده‌ها دلالت کردند بر جدا کننده آنها ، و از یکدیگر ممتاز و منکشف گشتند : و این أشياء آشکار شده ظاهر و روشن میسازند وجود آشکار کننده آنها را ، و بوسیله این أشياء تجلی میکند بعمل آورنده

آنها را برای عقلها ، و با آنها پوشیده میماند خالق آنها از ادراک ، و بسوی آنها و در مقابل آنها مخاصمه و محاکمه میکنند اوهام و اندیشه‌های خیالی و در محیط همین موجودات و اشیاء معبود ساختگی درست میشود ، و از همین محیط أدله و براهین برای پروردگار متعال ساخته میشود ، و بوسیله این محیط و اشیاء موضوع اقرار برای آنان معرفی شده است .

توضیح :

پس از نفی کردن ارتباط اشیاء و ادوات را با خداوند متعال : هشت مورد بلحاظ نتیجه‌گیری از این اشیاء خارجی در رابطه با غیب نفیاً یا اثباتاً ذکر شد :

۱- افتراقت : جدایی در میان اشیاء از لحاظ اجناس و انواع و اشخاص و مواد و خصوصیات دیگر : دلالت میکند بر وجود خداوندیکه این جداییها بدست او جاری شده ، و موجودات بانواع و ألوان گوناگون پدید آمده‌اند .

۲- تباین : تباین عبارتست از ظهور انکشاف و تمایز در میان موضوعاتی که ابهام و تاریکی در میان آنها بوده ، و در یک جریان یا ماده مشترکی وجود داشتند ، مانند انکشاف برگ و گل و میوه از درخت ، و ظهور انواع نباتات از خاک و گل معین ، و انکشاف اعضاء از ماده انسانی .

پس این انکشافات و ظهورات و تمایزات : هدایت میکند ما را بر وجود نیروی دانا و قادر و حکیم و نامحدودیکه در پشت سر این امور موجود است .

۳- بها تجلی صانعها : توجه و دقت در جریان آفرینش این اشیاء ، و بررسی و تدبیر و تعمق در خصوصیات حکمت این موجودات : وجود صانع حکیم و مدبّر و

عالم و قادر و ازلی و ابدی آنها را در مقابل عقل صاف و روح پاک ما جلوه گر ساخته ، و با چشم قلب عظمت و جلال و جمال او را مشاهده میکنیم .

۴- و بها احتجَبَ عن الرُّؤیة : مشاهده ظواهر و اجسام این اشیاء بدون تعمق و بررسی در خصوصیات آنها : ما را از رؤیت نظم و حکمت در آنها مانع گشته ، و در نتیجه از مشاهدت نور جمال و جلال حق متعال محروم و محجوب خواهیم بود . و بطوریکه در (خ ۲۳) گفته شد : بزرگترین حجاب تکوینی ، بودن حدود و قیود مادّی و جسمانی و زمانی و مکانی و ذاتی در موجودات است .

۵- و إليها تحاکم الأوهام : در مواردیکه بلحاظ اوهام محاکمه‌ای پیش می‌آید : بجای مراجعه بعقل ، به موجودات خارجی مراجعه کرده ، و از اشیاء و اجسام مادّی برای اختلافات اوهامی خود نتیجه‌گیری میکنند .

پس حکم و نظر قاطع در مقابل اوهام و تردیدهای خیالی آنان : جریانهای خارجی و امور و موضوعات مادّی و محسوسات است .

و تعبیر بأوهام : زیرا محاکمه در قضایا و اختلافات و اموریکه از قوای عقلی سرچشمه میگیرد : بسوی عقل و احکام الهی است . ولی در تخیلات و اوهام و اموریکه روی پایه عقل استوار نیست : بضوابط و احکام و قوانین مادّی محسوس مراجعه میشود .

۶- و فیها أثبتَ غیره : چون برنامه زندگی در محیط مادّی و در خطّ امور محسوس ادامه پیدا کرد : قهراً توجّه و توّسل و خضوع بموضوعات خارجی محدود محسوس صورت گرفته ، و باقتضای افکار مادّی محدود خود معبودی در مقابل پروردگار بالاتر از عوالم موجودات که نامحدود و نامتناهی است ، انتخاب کرده ، و از

مبدء فیض و رحمت منصرف میشود .

و روی همین برنامه است که : آلهه مختلفی از جمادات و نباتات و حیوانات و ستارگان و مصنوعات ساختگی در میان مردم مادّی معمول میشود .

۷- و منها أنیطاً الدلیلُ : افرادی که وابسته بزندگی مادّی بوده ، و با جهان روحانی و ماوراء عالم مادّه ارتباطی پیدا نکرده‌اند : قهراً پایه استدلالات آنان بجریانها و امور محسوس و مادّی تکیه کرده ، و نتایجی هم که می‌گیرند روی همان ضوابط و قواعد مادّی خواهد بود .

و این قبیل افراد ، معرفت و توجّه آنان بخداوند متعال نیز روی همان ضوابط و قوانین محدود حسّی صورت گرفته ، و از تصدیق موضوعات - مجرد ، نامحدود ، نامتناهی ، ازلی ، ابدی ، نور ، و امثال اینها : محروم و عاجز خواهند بود .

پس کسیکه میخواهد در مسیر معرفت الهی قرار بگیرد : میباید روی ضوابط روحانی و مقدمات و اصول مربوط بعوالم نورانیّت و حقیقت ، تفکّر و استدلال نموده ، و در قسمت معارف و حقائق و صفات پروردگار متعال ، هرگز باصول قوانین مادّی و حسّی استناد نکند .

۸- و بها عَرَفَ الإقرار : اقرار از متمّات ایمان و برای تثبیت و برقرار کردن آنست ، و آن بوسیله زبان و با ادای الفاظ و جملات صورت میگیرد ، و همینطوریکه دلیل دلالت‌کننده بمطلوب غیرحسّی است : اقرار نیز برای تثبیت ایمان و اعتقاد قلبی باشد .

و آنچه در عالم ظاهر برای تأمین زندگی و حصول اطمینان و برقرار شدن اعتماد و اجرای احکام و ترتیب آثار خارجی ، مؤثر است : اقرار کردن بزبان و اظهار

ایمان بگفتار است .

پس اقرار در همین محیط محسوس و بوسیله این وسائل و اشیاء خارجی ، صورت گرفته ، و منشأ آثار اقرار میگیرد .

و ضماین در این هشت جمله با اشیاء رجوع میکند ، زیرا موضوع کلام اشیاء منتهی شده است (و فی الأشیاء یوجد فعالها) .

و نظر در این هشت جمله : بحث از وجود ارتباط فیما بین پروردگار متعال و اشیاء خارجی است که : دلالت اشیاء بمفروق ، و مباین ، و تجلی او بوسیله همین اشیاء ، و سپس در جهت نفی : وسیله احتجاج ، و تحاکم اوهام ، و توجه بغیر او ، میباشد . و دو قسمت دیگر : استخراج دلیل و براهین از محیط خارجی ، و واقع شدن اقرار در آن است .

و معرفت باین هشت امر : تأثیر کلی در مرحله توحید داشته ، و از لوازم و متممات در تحصیل معرفت بحقیقت توحید است .

خطبه

۲۷- و بالعقول يُعتَقَدُ التصديقُ بالله، و بالإقرارِ يكْمُلُ الإيمانُ به .

ترجمه :

و بسبب عقلها محکم می‌گردد و منعقد میشود ایمان بخداوند متعال و اطمینان باو ، و سپس با اقرار کردن بزبان تکمیل و تثبیت میشود ایمان باطنی .

توضیح :

در این دو جمله نتیجه هشت جمله گذشته بیان میشود : و آن تحقق ایمان و تکمیل آن با اقرار است .

ایمان در عالم باطن و قلب انسان تحقق پیدا کرده ، و اقرار در عالم ظاهر و محسوس صورت میگیرد .

ایمان با عقول و با تجلی پروردگار متعال در عقول حاصل میشود ، و چون محیط زندگی ما عالم حسّ و خارج است : لازم است با اقرار بزبان صورت خارجی پیدا کند . و روی همین نظر است که : در هشت جمله گذشته بعد از تذکر مطالب و مقدماتی نفیاً و اثباتاً ، بموضوع اقرار منتهی شده است .

و ذکر کلمه عقول (و بالعقول) دلالت دارد که : ضمائر گذشته به اشیاء راجع بودند نه بعقول ، و اگر نه بآنها عطف شده و گفته میشود - و بها .

خطبه

۲۸- و لا دِيَانَةَ إِلَّا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ (معرفة) ، و لا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ (إخلاص) ، و لا إِخْلَاصَ مَعَ التَّشْبِيهِ ، و لا نَفَى مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ (بالتشبيه) .

لغت :

- دِيَانَتٌ : خضوع و انقياد در مقابل مقررات معین .
- مَعْرِفَتٌ : علم و اطلاع بر چیزی با تمییز خصوصیات و آثار آن .
- إِخْلَاصٌ : تصفیه چیزیست از خلط و آلودگی ، روحانی یا مادی .
- تَشْبِيهِهٌ : تنزیل چیزی است بمقام دیگری بمناسبت .

ترجمه :

و دیانت و حقیقت دینداری محقق نگردد مگر پس از حصول معرفت ، و معرفت کامل هم پیدا نمیشود مگر با حصول حالت اخلاص ، و صفت اخلاص نیز با موضوع تشبیه جمع نمیشود ، و موضوع تشبیه نفی نشود با اثبات صفاتیکه بعنوان تشبیه ذکر و یادآوری میگردد .

توضیح :

انسان هنگامی در مقابل مقررات و احکامی مطیع و خاضع میشود که : شناختی

از آن برنامه و از خصوصیات و از مؤسس آن داشته باشد، و هر مقداریکه بمیزان معرفت افزوده شود: اطاعت و خضوع نیز اساسیتر و پابرجاتر خواهد شد. و هرگاه دینداری روی تقلید و تعبد و بدون تحقیق و دقت و معرفت صورت گرفت: هرگز قابل اعتماد و روی پایه محکم و بر اساس صحیحی استوار نشده، و با کوچکترین پیش‌آمدی مضطرب و متزلزل خواهد شد.

پس معرفت و شناسایی پیش از دیانت باید پیدا بشود، و برای معرفت نیز درجاتی باشد که با بالا رفتن مراتب معرفت: دیانت نیز بالا خواهد رفت. و معرفت هم متوقف است بحصول صفت اخلاص، و اخلاص عبارتست از تصفیه فکر و خالص کردن نظر و پاک نمودن قلب از آلودگیها و کدورات و توجهات نادرست، تا با نیت صحیح و قصد خالص در تشخیص مطلوب و شناسایی منظور خود قدم بردارد. و بهر مقداری که مقام اخلاص بالاتر برود: معرفت نیز عمیقتر و نافذتر خواهد شد.

توضیح اینکه: شناسایی در هر موردی باشد، باید بوسیله چشم (قوه باصره بدنی) یا بوسیله بصیرت و بینایی قلب (نورانیت باطن و روح) صورت بگیرد، و همینطوریکه در دیدن چشم لازمست: موانعی در مقابل دید چشم نبوده، و خود چشم نیز ضعف و مرض و آلودگی نداشته باشد: دید و بینایی قلب نیز چنین است، و اخلاص بهمین معنی است.

پس بهر مقداریکه در پاک و تصفیه کردن دید قلب کوشش بشود: قهراً شناسایی و نظر نافذتر خواهد شد.

و در این مورد که نظر بمعرفت پیدا کردن بصفات جلال و جمال پروردگار جهان

است : لازمست توجه قلب را فقط بدیدن خداوند متعال محدود کرده ، و از صفات مادّی و خصوصیات جسمانی ذهن خود را تخلیه نموده ، و صفات إلهی را از تشبیه بصفات مخلوقین تنزیه کرد (خ ۵) .

پس تثبیت صفات برگشت آن به تشبیه کردن است : و بطوریکه در (خ ۲) گفته شد ، توصیف تحدید کردن است ، و محدودیت از صفات موجودات ممکن است ، و چون در ذات و صفات خداوند متعال بتحدید قائل شدیم : قهراً او را بمخلوق تشبیه کرده ایم .

و کلمه - للتشبيه : متعلق است بنفی = لا نفی للتشبيه .

خطبه

۲۹- فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ ، وَكُلُّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ مِنْ (فِي) صَانِعِهِ ، لَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ ، أَوْ يَعُودُ إِلَيْهِ مَا هُوَ ابْتِدَآءُهُ .

ترجمه :

پس هر آنچه‌یکه در مخلوق وجود دارد : در خالق وجود نخواهد داشت ، و آنچه ممکن است در مخلوق پیدا شود : ممتنع است در خالق پیدا شود .
پس حرکت و سکون در وجود او و بر او جاری نخواهد شد ، و چگونه جاری میشود بر او چیزیکه او آنرا اجراء کرده است ، و یا چگونه برمیگردد بسوی او چیزیکه او آنرا بوجود آورده است .

توضیح :

این جملات در مقام ذکر ضابطه کلی است برای نفی خالق بمخلوق ، و از چند جهت در اینجا لازم است توضیح داده شود :

۱- فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ : خلق از عدم آفریده شده ، و ماده‌ای برای او منظور نشده است .

آری ظهور موجودات با اراده تنها که از جانب خداوند عالم قادر مرید نامحدود

صورت میگیرد : پیدا شده است .

خداوند متعال میفرماید : **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** ۳۶ / ۸۳ -
 که چون بخواهد چیزی را که وجود پیدا کند : اظهار میکند اراده خود را ، پس در
 خارج موجود میشود .

و آنچه خلق میشود : از جهت ماده و صورت ، حادث و جدید است ، و هیچگونه
 سابقه‌ای برای او نیست .

و در نتیجه هر مخلوقی هرچه دارد حادث بوده ، و کمترین شباهتی بوجد خالق
 توانای مجرّد و نامحدودیکه با اراده نیرومند و نافذ خود آنرا بوجد آورده است :
 ندارد .

و از اینجا نتیجه میگیریم که : آنچه در مخلوق از ماده و صفات و اشکال و
 خصوصیات دیگر دیده شود : مخصوص مخلوق بوده ، و صد در صد باید حکم کنیم
 که هیچگونه از این خصوصیات ذاتی و عرضی در وجود خالق پیدا نمیشود .

و **أَمَّا قَوْلُ فِلسَافَةِ بَاشْتِرَاكِ** وجود مابین همه موجودات از واجب و ممکن باید
 متوجه باشیم که وجود از امور عامّه و اعتباریه است مانند شیء ، و کمترین نقشی در
 ذاتیات اشیاء ندارد .

و از این لحاظ بهترین تعبیر از خداوند متعال : مفهوم و کلمه نور است (**اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ**)
 آنهم نه آن نوریکه مادی محسوس یا معنوی و روحانی ، که ما تصوّر
 و خیال میکنیم : زیرا آن مخلوق است .

پس مخلوقات تجلی و ظهور اراده حقّ متعال اند ، نه بقول بعضی از محجوبین
 که گویند : خلق تجلی وجود و نور خداست .

۲- و كُلُّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ : اینجمله مانند جمله گذشته است ، و مربوط میشود به عوارض و حالات که پس از خلقت اصلی مخلوق عارض میشود .
 البته گذشته از خود عروض که کشف از احتیاج و فقر عارض و معروض میکند : هر عارضی باید متناسب با معروض باشد ، مثلاً ضعف و کسالت و مرض و حالات مختلفی که برای انسان پیدا میشود : در جمادات و نباتات و ملائکه دیده نمیشود ، و همچنین عوارض هرکدام از این أجناس که در آن جنس پیدا میشود .
 پس هرگونه از عوارضی که در وجود مخلوق پدید آید : صد در صد ممتنع است که در وجود پروردگار متعال که معروض نتواند بود ، پیدا شود .

۳- لَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ : حرکت و سکون از عوارض عمومی و از خصوصیات روشن اجسام است : زیرا هرچیزیکه در مکان یا در زمان باشد ، قهراً یا در حرکت است از مکان و زمان بمکان و نقطه دیگر ، و یا در استقرار و سکون است .

و اینمعنی در مجرّدات و مخصوصاً در ذات واجب متعال که نامتناهی و نامحدود است : ممتنع باشد ، زیرا حرکت و سکون موجب محدودیت است ، و هم از عوارضی است که در مخلوقات پیدا میشود .

۴- و كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ : جریان و عود متناسب با حرکت است ، و در عین حال : جریان بر وجود خود مجری پس از اجراء و ایجاد او جریان را در خارج ، و همچنین برگشت و عود جریان بر کسیکه آنرا بوجود آورده است : هر دو از محالات بشمار میرود .

و اینمعنی مانند جریان آبست که پس از جریان پیدا کردن آن در مجرای خود :

برخلاف جریان طبیعی خود حرکت کرده و بر نقطه ابتدایی حرکت برگشته ، و بلکه بسوی مجری و اجراء کننده حرکت نیز منتهی گردد .
البته حقیقت اینستکه : این حرکت تنها بایجاد و اِحداث خالق موجد پدید آمده ، و خود در خارج وجودی نداشته است .

خطبه

۳۰- إِذَا تَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ ، وَ لُتَجَزَّءَ كُنْهَهُ ، وَ لَا مَتَّعَ مِنَ الْأَزَلِّ مَعْنَاهُ ، وَ لَمَا كَانَ لِلْبَارِئِ مَعْنَى غَيْرِ الْمَبْرُوءِ .

لغت :

تفاوت : اختلافیکه از فوت خصوصیتی ، در هر یک حاصل شود .

تجزی : دارای اجزاء شدن .

کُنه : جوهر و ذات شیء است .

مَعْنَى : مقصود خارجی موجود .

بارئ : کسیکه ایجاد و تکوین اشیاء میکند .

ترجمه :

در این هنگام هر آینه از دست داده و فوت میشود از ذات او خصوصیتی ، و در جوهر و ذات او تجزی حاصل میشود ، و هر آینه معنی آن از ازلت امتناع و خودداری میکند ، و هر آینه خالق صفات مخلوقیت را بخود گرفته و از بارئیت خارج میشود .

توضیح :

- در اینمورد چهار دلیل دیگر برای نفی حرکت و سکون بیان میشود :
- ۱- لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ : گفته شد که حرکت از حالی و یا از محلی بحالت و یا مکان دیگر متحوّل شدن است .
- پس چیزیکه حرکت میکند : پیوسته در تحوّل بوده ، و حالت گذشته از او فوت شده و حالت جدیدی برای او حادث میشود .
- و در این حالت (تفاوت) دلالت میکند بر عدم ثبوت و استقرار شیء ، و اینکه او متقوم بالذات نبوده ، و محتاج و ضعیف و حادث و محدود است .
- زیرا چیزیکه ازلی باشد : قائم و غنی بالذات شده ، و قهراً حادث و محتاج نخواهد بود ، و تحوّل و تغییر بهر صورتی باشد : برخلاف ازلیت است .
- ۲- و لَتُجَزَّءُ كُنْهَهُ : و توضیح آنکه : حرکت یا مادی و از محلی بمحلّ دیگر است ، و یا معنوی و تحوّل حالت و تبدّل است :
- در صورت اوّل : شیء متحرّک در هر نقطه‌ای از حرکت که فرض کنیم محدود بآن نقطه و محلّ است ، و قهراً آغاز و انجام و وسط و اطرافش دارد ، و این محدودیت را چون تحلیل کنیم : دارای اجزاء و جوانب میشود .
- و هر مرکبی خود محتاج باجزاء است ، و فی ذاته تقوّم و استقلالش ندارد .
- و در صورت دوّم : تحوّل دلالت میکند به داشتن حالات مختلف و کم و زیاد شدن خصوصیات ذاتی شیء و تغییر و اختلاف در آنها ، و اینمعنی در موجود مجرّد ازلی قابل تصوّر نباشد ، و قهراً باید محتاج و مرکّب و حادث باشد .
- ۳- و لَا مَتَّعَ مِنَ الْأَزْلِ : بطوریکه معلوم شد ، ازلیت ملازم است با قائم بالذات و

مستقلّ و غنای ذاتی داشتن ، تا بتواند هستی و حیات خود را تا بأبد و تا مدّت نامتناهی باقی بدارد ، و تحوّل و تغیر و تفاوت و حرکت و محدودیت و احتیاج ذاتی و ضعف و فقر برخلاف اُزلیّت خواهد بود .

۴- و لَمَّا كَانَ لِلْبَارِئِ مَعْنَى : در اینجریانها و فرضیه‌های گذشته ، منظور و برنامه‌ایکه برای مخلوق محدود ثابت است : برای خالق ثابت میشود ، و صفات و حالات و خصوصیات مخلوق را برای خالق نسبت میدهیم .

آری خالق : مجرّد و نامحدود و نامتناهی و اُزلی و اُبدی و غنی بالذات است .

خطبه

۳۱- و لَوْ حُدِّدَ لَهُ وَرَاءُ إِذَا حُدِّدَ لَهُ أَمَامٌ، و لَوْ التَّمَسَّ لَهُ التَّمَامُ إِذَا لَزِمَهُ التَّقْصَانُ، كَيْفَ يَسْتَحَقُّ الْأَزْلَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ، و كَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ، إِذَا لَقَامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ، و لَتَحْوُلَ دَلِيلًا بَعْدَ مَا كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ.

لغت :

وَرَاءَ : مقابل امام ، و بمعنی پشت و پس باشد .

إِلْتِمَاسٌ : طلب کردن که با وصول توأم باشد .

إِنْشَاءٌ : احداث و ایجاد کردن .

آيَةٌ : نشانه و علامت و اثر .

مَدْلُولٌ عَلَيْهِ : دلیل شدن دیگری بر او .

ترجمه :

و هرگاه از جانب پشت محدود گشته و آغاز حرکت معلوم گردد : قهراً طرف روبروی او نیز محدود خواهد شد ، و اگر خواسته شود که او تتمیم و تکمیل بشود : ناچار دلالت خواهد کرد بناقص بودن آن ، و چگونه سزاوار ازلیت گردد کسیکه از حادث بودن ابایی ندارد ، و چگونه میتواند اشیاء را ایجاد کند آنکسیکه از ایجاد شدن امتناعی نداشته باشد ، و در اینصورت آثار و نشانه‌های مصنوع بودن درباره او

صدق کرده ، و خود دلالت کننده میشود بخالق و صانع نامحدود اُزلی پس از آنکه او مدلول علیه یعنی موجودات دیگر بر او دلالت میکرد .

توضیح :

بمناسبت حرکت از نقطه‌ای بنقطه دیگر صورت گرفته و تحوّل میشود : شش امر که متناسب با حرکت است ، ذکر میشود :

۱- لَوْ حُدَّ لَهُ وَرَاءٌ : چون چیزی از جهت گذشته و ابتداء ، زمانی باشد یا مکانی ، محدود گشت : قهراً از لحاظ آینده و انجام نیز محدود خواهد بود : زیرا چون اُزلیت محقق نشد ، قیام بنفس و تقوّم ذاتی و غنای وجودی هم نخواهد بود ، و در اینصورت ضعف و فقر و احتیاج ذاتی و محدودیت در وجود استمرار پیدا کرده ، و در جهت بقاء و اُبدیت نیز متزلزل و متناهی خواهد بود .

۲- وَ لَوْ التَّمِيسُ لَهُ التَّمَامُ : و هرگاه برای او تمامیت خواسته بشود : دلالت میکند بر آنکه او ناقص و ناتمام بوده ، و محتاج به کمال است .
و حرکت هم اغلب برای رسیدن و بدست آوردن مطلوبی است که بدست نیامده است ، خواه مادی باشد یا معنوی .

پس خداوند متعال هرگز در اعمال خود چنین مطلوبی که موجب تمامیت و کمال و رفع نیازمندی و ضعف او باشد : ندارد .

۳- كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الْأُزْلَ : کسیکه اُزلیت داشته ، و غنی بالذات و تقوّم بذاته و ثبات ذاتی دارد : هرگز آثار حدوث یعنی محدودیت و نیازمندی و ضعف و نقص و جسمانیّت و ترکّب در وجود او دیده نخواهد شد . و بودن این آثار و خصوصیات در

هر موردی باشد : دلالت بر حدوث خواهد کرد .

۴- كَيْفَ يَنْشِئُ الْأَشْيَاءَ : کسیکه خود بوجود آورنده اشیاء است : قهراً حیات مطلق و علم و قدرت و اراده نامحدود داشته ، و ازلی و ابدی است ، و هرگز نمیتواند آثار بوجود آمدن و مخلوق شدن را بخود بپذیرد .

آری پروردگار جهان ذاتاً نمیتواند حادث و محدود و فقیر و مرکب و جسم باشد ، زیرا خالق بودن مطلق با حادث بودن و محدود شدن و محتاج بودن و سابقه احتیاج در وجود و پیدایش و اِباء نکردن از انشاء شدن : منافات دارد . و هرگاه در وجود او نشانه‌هایی از مصنوع و ایجاد شدن باشد ، قهراً خصوصیات و نشانه‌های وجود او دلالت خواهد کرد بیک خالق دیگر .

خطبه

۳۲- لَيْسَ فِي مُحَالِ الْقَوْلِ حُجَّةٌ، وَ لَا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ، وَ لَا فِي مَعْنَاهُ لَهُ تَعْظِيمٌ. وَ لَا فِي إِبَاءَتِهِ عَنِ الْخَلْقِ ضَمِيمٌ، إِلَّا بِامْتِنَاعِ الْأَزَلِيِّ أَنْ يُثَنِّيَ وَ مَا لَا بَدَاءَ لَهُ أَنْ يُبَدَّءَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، كَذِبِ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا وَ خَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ .

لغت :

- مُحَال : برگردانده شده از وجه صواب و صحیح باعوجاج و خطاء .
- حُجَّة : آنچه در مقام احتجاج بآن توسل میجویند ، ما يُحْتَجَّ بِهِ .
- إِبَاءة : إرجاع و برگردانیدن .
- ضَمِيم : تجاوز بحقوق دیگری کردن .
- تَثْنِيه : منعطف و منصرف کردن .

ترجمه :

نیست در گفتاریکه از حقیقت برگردانده شده است حجتی برای اثبات دعوی و ردّ قول مخالفین ، و نه در پرسش از آن گفتار معوجّ پاسخی که لازم باشد ، و نه در مقصود از آنگفتار تجلیل و تعظیمی که برای پروردگار متعال مناسب باشد ، و نه در

برگردانیدن و کنار زدن او از مقام و صفات و خصوصیات مخلوق تجاوز و ظلمی که باو صورت بگیرد ، مگر آنکه ما او را بسبب امتناع او از انعطاف و انصراف از مقام الوهیت و ازلیت ، برگردانیده و تنزیه و تقدیس کنیم ، و هم از حدوث و ابتداء شدن او که آغازی برای او نیست و ازلی است دور نماییم .

توضیح :

باید توجه داشت که : چون اصول توحید و کلیات معارف و حقائق الهی روشن و مشهود و یا مستدلّ و برهانی گردید : توجه و تمایل بگفتارهای سست و مخالف و برخلاف حقّ ، نه تنها موضوعی را اثبات نمیکند ، بلکه موجب تزلزل و اضطراب خود و دیگران بوده ، و نورانیت قلب و ثبات قدم و حالت خضوع و خشوع و بندگی را سست نموده ، و وقت گرانیه را تلف میکنند .

فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ ۚ ۱۰ / ۳۲ .

ستایش پروردگار متعال را که : این بنده ضعیف و قاصر و حقیر و محجوب را توفیق عنایت فرموده ، و با لطف و عنایت و توجه مخصوص او ، توانستم این خطبه شریف و بسیار پر محتوی و مشحون از حقائق و معارف و لطائف و دقائق را ، با کلمات ساده و مختصر شرح کنم .

و نظر بنده فقط به ترجمه و توضیح مقاصد و معانی جملات خطبه شریف بود البتّه در حدود فهم قاصر خود ، و از این لحاظ از ذکر آیات کریمه و احادیث شریفه و مطالب متناسبه خودداری شده است .

گذشته از این دانشمند معظمّ جناب آقای خراسانی در کتاب دائرةالمعارف در

شرح خطبه در اینجهت سعی فراوان مبذول داشته‌اند .

قم - شعبان المعظم ۲۴ / ۱۴۰۴ - حسن مصطفوی

فهرست موضوعات

آلات	خ ۲۵
أحد	خ ۱۵
اخلاص	خ ۲۸
أدوات	خ ۲۵، ۱۷، ۹
أزلیت	خ ۳۰، ۲۵، ۱۸، ۹، ۳
أسماء	خ ۱۰
أسماء و صفات	خ ۲
اسناد خطبه	مقدمه ۳، اول خطبه
إشارة	خ ۴
أشیاء خارجی	خ ۲۶
أصالت نور	خ ۲۰
أعراض	خ ۲۹، ۶
أفعال	خ ۱۶، ۱۰
إقتران	خ ۲۴، ۱۹، ۱۷، ۳
إقرار	خ ۲۷، ۲۶
ألوهیت	خ ۲۴، ۲۳
إتییت	خ ۹، ۸
ایمان	خ ۲۷
بارئ	خ ۳۰، ۲۴

باطن.....	خ ۱۵
بصیر.....	خ ۱۶
تألیف و تفریق.....	خ ۲۰، ۲۱، ۲۶
تبعیض.....	خ ۵
تجزأة.....	خ ۱۳، ۲۹
تشبیه.....	خ ۴، ۵، ۱۲، ۲۸
تضاد.....	خ ۱۹
تضمین.....	خ ۱۲، ۱۷
تعلیل.....	خ ۱۲
تغییه.....	خ ۱۲، ۱۳
تغیّر.....	خ ۱۴
تفاوت.....	خ ۲۲، ۲۳، ۳۰
تمثیل.....	خ ۴
تنهیه.....	خ ۴، ۱۲
توحید.....	خ ۱، ۲، ۴
توسّل.....	خ ۱۷
توصیف.....	خ ۱۳، ۱۷
توقیت.....	خ ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۴
توهم.....	خ ۵
جوهر و ذات.....	خ ۶، ۱۰، ۱۹

حجاب	خ ۲۳، ۲۶
حدوث	خ ۳، ۹، ۲۵، ۳۱
حرکت و سکون	خ ۲۹، ۳۰، ۳۱
خالق	خ ۲۳، ۲۴
خلق	خ ۸، ۹، ۲۹
خصوصیات این رساله	مقدمه ۵
دلیل حسی	خ ۲۶
دیانت	خ ۲۸
ربوبیت	خ ۲۳
زمان و مکان	خ ۲۲، ۲۴
زندگی اجمالی امام ع	مقدمه ۱
سمیع	خ ۱۶، ۲۳
سنة	خ ۱۷
شناسایی ذات	خ ۴، ۶، ۱۰، ۱۱
صدوق و دیگران	مقدمه ۴، اول خطبه
صفات مخلوق	خ ۲۹
ظاهر	خ ۱۵
عالم	خ ۱۶، ۲۳
عبادت	خ ۱
عدم	خ ۱۸

عظمت خطبه.....	اول رساله ، مقدمه ۱ ، اول خطبه
عقول.....	خ ۷ ، ۲۷
غرائز.....	خ ۲۲
غنی بالذات.....	خ ۲۴ ، ۳۰
فاعل.....	خ ۱۶ ، ۲۹
فطرت.....	خ ۷
قادر.....	خ ۱۶
قبل و بعد.....	خ ۲۲
قدمت.....	خ ۲۵
قريب.....	خ ۱۵
کیفیت.....	خ ۱۲
لطیف.....	خ ۱۵
مأخذ خطبه.....	مقدمه ۲
مُباين.....	خ ۱۵ ، ۲۶
مُتَجَلَّى.....	خ ۱۵ ، ۲۶
محدودیت.....	خ ۲ ، ۳ ، ۱۱ ، ۳۱
مخلوقیت.....	خ ۲ ، ۱۰
مُدبّر.....	خ ۱۶
مُدْرِك.....	خ ۱۶
مُرید.....	خ ۱۶

مَشَاعِرِ.....	خ ۱۹
مَشِيَّت	خ ۱۶
مصنوعات.....	خ ۷
معرفت.....	خ ۱، ۴، ۶، ۷، ۲۸
مَقْدَر	خ ۱۶
موجود.....	خ ۱۶
مورد نزول خطبه.....	أول خطبه
نفي صفات.....	خ ۲، ۳، ۱۱، ۲۸
نقصان و تمام.....	خ ۳۱
نور و ظلمت.....	خ ۲۰